



ماهنامه روشنگر

Rowshangar

www.rowshangar.ca
rowshangar1@yahoo.com

گفت آن یار کز و کشت سردار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدای کرد

Rowshangar Publication Vol.4, Issue. 35, April 2010

شماره ۳۵

ماهنامه روشنگر. سال چهارم. شماره ۳۵. آوریل ۲۰۱۰

سادبری در التهاب

هشت ماه و نیمه معدنچیان

(گزارش سفر همبستگی)



صفحه 2

یونان:

شکست تاریخی

حزب بورژوازی

– حرکت توده‌ای به چپ

صفحه 8

دبی شهر بردگان

(قسمت دوم)



صفحه 4

تاریخ اسلام

مرگ ابوطالب

و بی دفاع شدن محمد

سیامک ستوده

صفحه 16

تقدس خانواده

(پرتو عظیمی)

صفحه 19

سرمایه داری

سوسیالیسم و محیط زیست

کَوین نانسی

(Kevin Nance)

صفحه 18

نامه سرگشاده ترنگ عابدیان

به بهمن قبادی



صفحه 10

به استقبال اول ماه مه ۲۰۱۰



سادبری در التهاب اعتصاب هشت ماه و نیمه معدنچیان



گزارش سفر همبستگی

پرداخت. هفتم مارچ ۲۰۱۰، وقتی مدیران وله اینکو حاضر به پذیرفتن خواسته های کارگران نشدند و اضافه بر آن، نمایندگان کارگران را "نژادپرست و دروغگو" خطاب کردند، کارگران رأی به ادامه اعتصاب دادند. علاوه بر مسائل قبلی، اعتصابیون خواهان بازگشت بکاربی قید و شرط کلیه کارگران منجمده ده کارگر اخراجی بودند. وقتی دو طرف، میز مذاکره را ترک کردند، بلافاصله کمپانی اعلام کرد که با استخدام ۱۲۰۰ نفرکارگر جدید - بخوان اعتصاب شکن - معادن را راه اندازی خواهد کرد. در پاسخ به این تهدید، کارگران اعلام کردند که اعتصاب شکنان را به سایت های معدن راه نخوانند داد. شهرداری و پلیس نیز نگرانی خود را از احتمال برخورد اعلام نمودند.

متعاقب آن، اعتصابیون فراخوان راهپیمایی روز ۲۲ مارس رادر همبستگی و حمایت از معدنچیان سادبری اعلام کردند. با وجود آنکه سازماندهی چنین تظاهراتی بلحاظ زمانی نیاز به وقت بیشتری داشت ولی این فراخوان بلافاصله با استقبال کارگران در نقاط مختلف دنیا مواجه شد و موجی از حمایت و همبستگی کارگری با اعتصابیون را برانگیخت.

"کمپته حمایت از کارگران ایران - تورنتو" نیز به سهم خود و در راستای تلاش برای حمایت از کارگران اعتصابی، فراخوانی برای يك سفر

وله، در عرض دو سال گذشته، افزایش حقوق ۱۲۰ درصدی دریافت کرده اند! ما معتقدیم کسی که در سادبری، پورت کالبورن و ووآسی بی، کار و زندگی میکند باید بداند که سلامت وامکان ادامه حیاتش مورد تهدید است. مسئله واقعی این نیست که آیا وله میتواند شرایط بد اقتصادی را دوام آورد، بلکه اینست که آیا ما کارگران خواهیم توانست بالاخره سطح معیشت متوسط خود را، هنگامیکه این بحران را از سر گذرانیم، حفظ نمائیم یا نه؟

این عدالت نیست که شرکتهای خارجی بیایند منابع کانادا را استخراج نمایند ولی حتی دستمزد ها و مزایای ایمن ما کارگران سخت کوش و خانواده هایمان را، تأمین ننمایند. به حمایت شما نیاز داریم و سپاسگذاریم،

با احترام،

اتحادیه کارگران فلزکار، لوکالهای ۶۵۰۰، ۶۲۰۰ و ۶۴۸۰ (بیانیه اعلام شروع اعتصاب)

در هنگام نگارش این سطور (۲۹ مارچ ۲۰۱۰)، اعتصاب اخیر رکورد طولانی ترین اعتصابات کارگری سادبری در تاریخ ۶۷ ساله بهره برداری از این معادن را از آن خود کرده است. در طی هشت ماه ونیم گذشته، این اعتصاب، فرازونشیب های بسیاری را پشت سر گذاشته و درسهای گرانبهایی برای جنبش کارگری دنیا به جای گذاشته که در مقاله ای دیگر بدان خواهیم

را - که کاملاً متکی به کارکارگران معادن این منطقه است نشانه گرفته بود.

سیزدهم ژوئیه ۲۰۰۹، "کارگران وله اینکو آنچه در قدرت داشتند کرده بودند تا کار به اعتصاب نکشد..." اما مذاکرات به بن بست انجامید و اعتصاب تاریخی نزدیک به چهار هزار تن از معدنچیان و کارمندان لوکالهای ۶۵۰۰، ۶۲۰۰، ۶۴۸۰، ۹۵۰۸ و ۲۰۲۰ در مناطق سادبری، پورت کالبورن و ووآسی بی آغاز شد: "میدانیم این اعتصاب برای خانواده ها و شهرمان سخت خواهد بود اما پذیرفتن شرایط کمپانی که متضمن تغییرات اساسی و دراز مدت در دستمزد و مزایای ماست، مشکل تر می بود... وله که يك شرکت چند ملیتی برزیلی است با سود های کلان، به بهانه شرایط اقتصادی کنونی، بدون توجه به وضعیت مالی خانواده هاو شهر، میخواهد حقوق و مزایای ما را از ریشه و اساس کاهش دهد... فقط در دو سال گذشته، سود وله از معادن انتاریو دو برابر سود شرکت سابق اینکو در ده سال گذشته بوده است! ما میدانیم که اوضاع اقتصادی دشوار است و اینرا در مذاکراتمان در نظر داریم. اما وله چنین نمیکند! در نظر بگیرید که با آنکه دارائی نقدی وله به ۲۲ میلیارد دلار آمریکا میرسد اما تمام تلاششان بر این است که مزایای ما را - که در حال حاضر مطلقاً صفر است قطع کنند [...] و مکانیسم سود ویژه نیکل برای کارگران را بر اندازند و حال آنکه شش تن از مدیران رده بالای

روزدوشنبه ۲۲ مارس بیش از پنج هزار نفر از سراسر کانادا ونیز فعالان و رهبران کارگری از برخی کشور ها منجمله اندونزی، استرالیا، برزیل و ... در شهر کوچک سادبری گرد آمدند و در حمایت از معدنچیان اعتصابی و خانواده هایشان به تظاهرات و راهپیمایی پرداختند.

کمپانی وله اینکو دومین شرکت معدنی دنیاست. معادن نیکل سادبری (اینکو) در سال ۲۰۰۶ به کمپانی برزیلی وله فروخته شد و نام آن به وله اینکو تغییر یافت ولی مفاد موافقت نامه و قرارداد فروش محرمانه باقی ماند و علیرغم درخواستهای مکرر کارگران و اتحادیه شان، هنوز هم دولت کانادا از علنی نمودن آن خودداری میکند.

در ماه ژوئیه سال ۲۰۰۹، صاحبان جدید معادن سادبری، حمله به حقوق و مزایای کارگران را با تغییر قرارداد کار قبلی آغاز کردند. آنها پیش از پرداختن به مطالبات جدید کارگران، شرایط خود را برای شروع مذاکرات اعلام نمودند که بر طبق آن، کارگران مزایای سود حاصل از افزایش تولید نیکل را - که دستاورد يك اعتصاب هشت ماه و نیمه در سال ۱۹۷۶ توسط نسل قبلی معدنچیان بود - برای همیشه از دست میدادند، حق ارشدیت (حق سنوات) منسوخ میشد و حق بازنشستگی نیز مورد حمله قرار میگرفت. و اینها فقط پیش نیازشروع مذاکره برای قرارداد جدید کار بود.

این حمله ای نه تنها به سطح معیشت کارگران بود بلکه بطور غیرمستقیم اقتصاد شهر سادبری

روشنگر متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید!



ماهنامه روشنگر

Rowshangar

www.rowshangar.ca
rowshan-

Publisher : Roshangar

Editor in Chief : Siamac Sotudeh

Managing Editor : MF Shiravand

Editor : Alireza Darabi

Interactive Media : Babak Azad

Published articles in Rowshangar Publications reflect the opinion of the authors and not of Rowshangar Paper or its editorials.

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستار: علیرضا دارابی

گرافیک و صفحه آرایی: وداد پاپا

تیراژ: کانادا 5000 نسخه

تورنتو، مونترآل، اتاوا، نیویورک، هیوستون، سندیه گو، دالاس

روشنگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ

مفهوم آزاد است. مطالب خود را به فارسی برای

ما ارسال کنید. از پس فرستادن مطالب معذوریم.

مقالات مندرج در نشریه روشنگر، بیانگر

نظرات نویسندگان آنها بوده و مسئولیت

مطالب بر عهده نویسندگان آنها می باشد.

Tel:(905) 237-6661

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

50	Toronto	آقای فریدون
30	-	آقای بلوچ
20	-	آقای رضا
20	-	آقای ن فرهی
30	-	خانم حوری
50	-	آقای حمید
50	-	خانم فاطمی
20	-	آقای پرویز
20	-	آقای سیامک
20	-	آقای کامیار
50	-	آقای شیراوند
50	-	آقای سیروس
100	-	خانم اکرم
50	-	خانم رونک
30	-	آقای بلوچ
150	-	آقای حسین
75	-	خانم سیمین
40	-	آقای بشارت
10	-	آقای ذبی
40	-	آگهی
65	-	آگهی
-----	-----	-----
970		جمع

ریخت. در مسیر راهپیمایی جمعیت شعارهای " يك روز بیشتر، يك روز قوی تر"، " ما چه می‌خواهیم؟ قراردادی عادلانه از همین حالا!"، " کارگران، اتحاد"، "تشکل، قدرت است"، سر داده بودند. جمعیت هنگامی که به زیر پلی که بر سر راه بود می رسید، لحظاتی متوقف میشد و شعار " کارگران، اتحاد" را مکررا فریاد میکرد و اکوی این شعار به تظاهرکنندگان نیرو و

شادابی می بخشید وبغض بر گلو واشك بر چشمها میآورد...

جالب آنکه این تظاهرات تقریبا تماشاچی نداشت و در قسمت اعظم مسیر، همه مردم در خیابان بودند و همراه تظاهر کنندگان؛ اما پلیس در حالت آماده باش بود.

جمعیت سرانجام، شعار گویان وارد سالن ورزشگاه شد. در اینجا، نمایندگان اتحادیه های مختلف پیام های همبستگی شان را خواندند. جرج کامپوس معاون اتحادیه شبکه کارگران وله - برزیل گفت: " ما به شما اطمینان میدهم که نخواهیم گذاشت وله اعتصاب شكن به كانادا بیاورد، ما، بانکها، سرمایه گذاران و سرمایه داران را شكست خواهیم داد، پیروزی از آن ماست!"

آرتور هنریکه داسیلوا سانتوس نماینده اتحادیه مرکزی کارگران برزیل نیز گفت: " مبارزه شما، مبارزه ما نیز هست، يك اتحادیه، يك صدا، متحد تا پیروزی!"

نمایندگان دیگری از اندونزی، استرالیا، شیلی و... پیام های گرمی حاکی از همبستگی و حمایت، قرائت کردند و گردهمایی در ساعت 7:30 بعد از ظهر در میان شعارهای "همبستگی برای همیشه" و "هی هی، هو هو، وله اینکو باید برود" به پایان رسید.

در مسیر بازگشت هر کدام از دوستان در اندیشه ی ادامه این حمایت بودند ودل نگرانی هایشان را درمورد کار و زندگی معدنچیان سادبری با همدیگر در میان میگذاشتند.

"کمیته حمایت از کارگران ایران - تورنتو"

مارس ۲۰۱۰

■■■



از اعتصابیون حمایت کنید"، " وله اینکو! در اشتباهی! هم درمورد این اتحادیه و هم در مورد این شهر!"

از اتوبوس که پیاده شدیم با استقبال گرمی مواجه شدیم: لبخند های رضایت، خطوط شادی در چهره ها همراه با کمی کنجکاوای هنگامی که پلاکارد کمیته تورنتو را گشودیم که حاوی نام فارسی کمیته هم بود و بعد این کامنت که "حضور شما نشان میدهد که ما نژاد پرست نیستیم". زنی از لوکال ۶۵۰۰ که جلیقه انتظامات بر تن داشت با درآغوش گرفتن ما به گریه افتاد و به دختر جوانش گفت: " نگاهشان کن، پیام ما را گرفته اند ... آمده اند از ما حمایت کنند"



در محل اتحادیه، کلاه و تی شرت و گرمکن های اعتصابیون راکه به منظور کمک مالی فروخته میشد خریداری و به علامت همبستگی پوشیدیم و نیزلیست نامه اعتراض به تصمیم کمپانی مبنی بر استخدام اعتصاب شكنان را امضا کردیم.

تظاهرات از محل اتحادیه در خیابان برادی شروع شد وموج جمعیت با پرچم های رنگارنگ و پلاکاردهای حمایتی به خیابان

همبستگی به سادبری و شرکت در تظاهرات و راهپیمایی ۲۲ مارس راداده و آنرا سازماندهی نمود. با وجود فرصت کوتاه فراخوان، بیش از بیست تن از فعالین کارگری و نیروهای مترقی و پیشرو به آن جواب مثبت دادند و در آن شرکت نمودند.

صبح روز دوشنبه، با اتوبوسی که توسط او. اف. ال (فدراسیون کار انتاریو) در اختیارمان قرار داده شده بود، به سمت سادبری براه افتادیم.

غیر از ما، ده اتوبوس دیگر هم از اتحادیه های کارگری انتاریو برای شرکت در تظاهرات رهسپار سادبری بودند. در طی این مدت، کمیته تورنتو مبلغی کمک مالی برای معدنچیان اعتصابی جمع آوری کرده بود. به پیشنهاد یکی از دوستان، آنرا در اتوبوس خود و سپس از طریق تلفن در اتوبوس حامل کارگران اتحادیه خدمات عمومی انتاریو اعلام نمودیم و از همگان تقاضا نمودیم تا حد امکان به این صندوق اضافه نمایند.

جالب اینکه دو اتوبوس درگیر مسابقه در جمع آوری کمک مالی شده بودند، ولی اتوبوس اتحادیه خدمات عمومی انتاریو کمک مالی جمع آوری شده شان را در اختیار ما قرار دادند ونمونه ای از اعتماد و همدلی کارگری را به نمایش گذاشتند. مجموعا مبلغی معادل ۱۷۲۰ دلار جمع آوری شده بود که بعدا در پایان راهپیمایی به دیوید گوردن، مسئول مالی اعتصابیون تحویل گردید.

وقتی اتوبوس از میان شهر می گذشت جای پای اعتصاب و مبارزه را در جای جای شهر می شد مشاهده نمود. پرچم ها و پوستر های کوچک وبزرگ در گوشه و کنار، شعارهای پشتیبانی بر دیوارها ی شهر خود نمائی میکرد، شهری نیمه تعطیل و بحران زده.

سادبری با صخره های سیاه وبلندش، سر بلند و سرشار از مبارزه جانانه ای که ماهها، بردامش به طول انجامیده، زیر آفتاب سرد نیمروز بهاری بر دشت بیکرانه سرزمین سرد و یخزده شمال آرمیده بود و از هر کوچه وخیابانی، جویبارهای کوچک انسانی، به سمت خیابان برادی، محل اتحادیه فلز کار و میعاد گاه معدنچیان اعتصابی روان بود. مردوزن، پیر و جوان، کوچک و بزرگ، و گاه با پلاکاردی ساخته ی دست خود: " اتحاد برای همیشه!"،

چک کمک مالی خود را به نام:

Roshangar

و به آدرس روشنگر ارسال نمائید و یا از شماره حساب زیر برای واریز کمک مالی خود استفاده نمائید.

کانادا:

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code:

TDOMCATTOR

آدرسهای تماس با روشنگر

CEES

P.O BOX 55338 300 Borough

Drive

Scarborough, Ontario

M1P - 4Z7

CANADA

Tel & Fax :

(905 237 66 61)

rowshangar1@yahoo.com

گزارش مالی :

مخارج این ماه 1003 (975\$ خرج چاپ، 16\$ صندوق پستی، 12\$ cvc خرج ماهیانه حساب بانگی) بوده که با توجه به 970\$ کمک مالی تقریبا برابر بودم. بدهی روشنگر از گذشته 840\$ بود که خوشبختانه با کمک مالی 250 یورویی آقای گودرز حسونند ار آلمان برای رفع بدهی روشنگر بدهی ما بطور قابل ملاحظه ای کاهش و بالغ بر 515-840 = 325 می شود که جای تشکر و قدردانی فراوان دارد. امیدوارم که الباقی نیز به همت دیگر خوانندگان روشنگر تصویه و ما از بار آن فارغ گردیم. در ضمن از سایر کمکهای رسیده از جانب خوانندگان در این ماه نیز بی نهایت متشکر و

دبی شهر بردگان

بخش دوم

نوشته شده توسط جان هری / ترجمه سیف خدایاری



زندان می اندازن و بعد دیپورت می کنن. پارسال بعضی از کارگرها بعد از اینکه چهار ماه پول نگرفته بودن، اعتصاب کردند، پلیس اونا رو محاصره کرد با ماشین آب پاش و باتوم برقی به جانشان افتاد و آنها را سرکار برگرداند. سر دسته ها رو هم زندانی کردند.

می پرسم: پشیمان نیستید اومدید اینجا؟ همه آنها سرشان را پایین می اندازند. ساهینال می گوید "چه جوری فکرشو بکنیم، ما اینجا سقط شده ایم. اگه درباره ش فکر کنیم ... " او جمله را ناتمام می گذارد. در آخر یکی از کارگرها سکوت را می شکند و می گوید "من وطنم رواز دست داده ام، خانواده ام رو، زمینم رو. می تونستیم در بنگلادش چیزی بکاریم و بخوریم. اینجا هیچی نمی روید مگر نمک و ساختمون ها."

آنها می گویند "بعد از شروع بحران برق صدها کمپ را قطع کردند و ماهها پول هم ندادند. شرکت ها با پاسپورت و پول رفته بودند. همه چیز ما را به فنا برده اند. اگر به جوری هم به بنگلادش برگردیم، رباخواران فوراً از ما پول می خوان. اگه نداشته باشیم باید بریم زندان."

به نظر می رسد که تمام این کارها غیرقانونی است. به شرکت ها گفته شده است سروققت پرداخت کنند، پاسپورت ها را نگیرند، در گرمای شدید هم کار را تعطیل کنند، اما یک نفر را ندیدم که چنین چیزی دیده باشد، حتی یک نفر. این افراد با همدستی مقامات دولتی دبی به اینجا آورده شده و گرفتار شده اند.

مرگ ساهینال در اینجا چیز احتمالی است. یک مرد انگلیسی که در کار ساختمان کار می کند به من گفت "خودکشی های زیادی در کمپ ها و سایت های کار صورت می گیرد اما هیچ گاه گزارش نمی شوند."

با این وجود خانواده های این افراد هم راحت نیستند. به راحتی زیر آوار بدهی فرو رفته اند. یک تحقیق از سازمان دیدبان حقوق بشر نشان داده است که "کتمان حقیقت" در مورد میزان مرگ و میر بر اثر گرما، خفگی، کار اضافی و خودکشی در دبی صورت گرفته است. فقط در سال ۲۰۰۵، کنسولگری هند تعداد ۹۷۱ مورد از مرگ شهروندان خود را ثبت کرده است. بعد از اینکه این آمار افشا شد، به کنسولگری اخطار داده شد که از انتشار آمار دست بردارند.

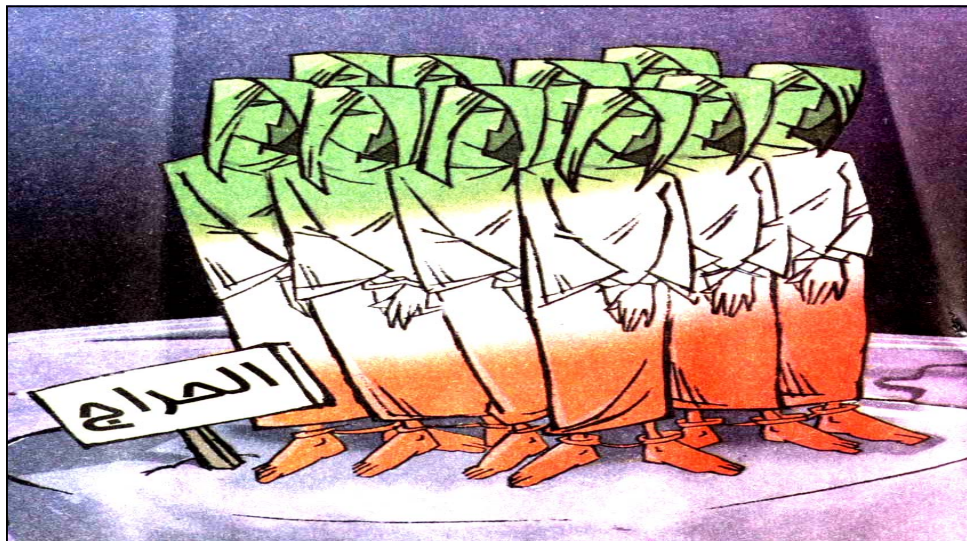
هنگام غروب آفتاب من با ساهینال و دوستانش در کمپ نشسته بودیم. آنها با هم جر و بحث می کردند که با پول باقیمانده یک مشروب ارزان بخرند. آنها مشروب را با ولع سر کشیدند. ساهینال از ته گلوی زخمی اش می گوید "کمکت می کنه مشنگ بشی". در دوردست، افق دبی که ساخته دست این کارگران است بی توجه به پیرامون خود می درخشد. ■

ادامه در شماره بعد ...

پرتش روی تخت ریخته شده است، سه تا پیراهن، یک شلوار نیمه کاره و یک گوشی موبایل. بوی گند اتاق را برداشته است. لباسشویی های گوشه کمپ (سوراخهایی در زمین) زیر توده ای از پشه های سیاه و مدفوع دفن شده است. هیچ کولر یا پنکه ای در کار نیست، بنابراین گرما کشنده است و انسان نمی تواند بخوابد. آنها شب و روز باید عرق بریزند و خودشان را بخاراند. در چله تابستان مردم کف زمین یا در پشت بامها می خوابند. هر جا، جایی که یک نسیم کوتاه بوزد.

آبی که با تانکرهای گالوانیزه به اینجا می آورند، تصفیه نشده است و مزه نمک می دهد. ساهینال می گوید "ما را مریض کرده است اما چاره ای نداریم، باید بخوریم."

او می گوید "کارش بدترین کار در دنیا است، باید بلوک های ۵۰ کیلویی در شدیدترین گرما حمل کنیم. گرمایش هم مثل هیچ جا نیست.



جوری عرق می ریزیم که روزها و هفته ها ادرار نداریم. اون هم مانند عرقی است که از زیر پوستمون بیرون می زند. آدم سرش گیج میره و مریض میشه اما اجازه نداریم دست از کار بکشیم، مگه به ساعت در وسط ظهر. اگه چیزی را بندازیم یا اشتباهی بکنیم به معنی مرگمونه. اگه مریض بشیم و کارو تعطیل کنیم از مزدمان می زنند و مدتهای بیشتری اینجا گیر می کنیم."

ساهینال در حال حاضر در طبقه ۶۷ ام یک برج کار می کند. اسمش را نمی داند فقط می داند که توی آسمان، تو گرما بالا می رود. او در این دوسال که دبی بوده است تا بحال منطقه توریستی را ندیده است. تنها چیزی که دیده است، طبقه های بیشتر و بیشتر ساختمان هاست که بالا می روند.

می پرسم: از این وضعیت عصبانی هستی؟ مدتی آرام می ماند و می گوید "اینجا کسی خشمش رو بروز نمی ده. یعنی نمی تونیم. ما رو مدتی به

ساهینال منیر جوان بیست و چهار ساله ای از دلتاهای بنگلادش، می گوید "بیرون از اینجا، برای آوردنت به اینجا، گفته می شود که دبی بهشت است. بعد اینجا می آبی و می فهمی که جهنم هم نیست. چهار سال پیش به اینجا آمدم. یک کارچاق کن به روستایمان در جنوب بنگلادش آمد و گفت: جایی هست که می توانید ماهیانه چهل هزار تکا (۴۰۰ پوند) پول برای هشت ساعت کار در ساختمان سازی بگیرید. جایی است که امکانات خوبی دارد، غذا و همه چی هم عالیه. تنها کاری که باید بکنید اینه که ۲۳۰۰ پوند بدهید تا ویزای کار بهتان بدن، پولی که راحت در شش ماه اول بدست میارین. من هم زمین کشاورزی ام را فروختم و کمی هم قرض گرفتم تا به بهشت موعود برسم. به محض اینکه به دبی رسیدم در فرودگاه، شرکت پاسپورتم رو ازم گرفت و هنوزم اونو ندیده ام. بعد با پررویی تمام گفتند که از امروزبعبه، روزی ۱۴ ساعت

توضیح مترجم: نظام سرمایه داری گند و کثافت اش را به تمام سلولهای جامعه از سیدنی تا سیاتل و از دبی تا ناشناخته ترین روستاهای نپال گسترش داده است. در دو دهه گذشته دنیای سرمایه داری به خاطر گرد و خاکی که از ویرانه های سرمایه داری دولتی بلوک شرق بپا خاسته بود، دنیا را در چنبره تبلیغات ضد انسانی خود فرو برد.

از سال گذشته و با عروج بحران اقتصادی که از تبعات نظام سرمایه داری است زندگی به مراتب دهشتناک تری بر میلیونها انسان در پنج قاره تحمیل شده است. دبی نمونه عینی این زوال و تباهی است. در این گزارش همه جانبه که جان هری از ژورنالیست های موفق ایندپندنت تهیه کرده است، تمام جنبه های ضد انسانی نظام سرمایه داری را می توان دید. ترجمه این گزارش را به طبقه کارگر ایران بویژه کارگران عسلیویه که در مکانی مشابه با "سوناپور"، در نبردی نابرابر با سرمایه داری دست و پنجه نرم می کنند، تقدیم می کنم.

۳. پشت پرده سیمای ظاهری شهر

سه دبی متفاوت از هم وجود دارد که هر سه در هم تنیده اند. سرمایه گذارانی مانند کارن، اماراتی های تحت حاکمیت شیخ محمد و خارجی هایی که شهر را ساخته اند و درتله آن افتاده ند. آنها در پشت پرده سیمای شهرقایم شده اند. شما آنها را همه جا می بینید، در دسته های زنجیری که لباس های آبی دلمه بسته از چرک بر تن دارند و در جاهایی که رئیس سرشان داد می کشد. اما به شما آموخته می شود که آنها را نگاه نکنید. شیخ شهر را ساخته است.

کارگران؟ کدام کارگران؟ هر شامگاه صدها هزار مرد جوان که دبی را ساخته اند، سوار بر اتوبوس از محل کار به منطقه مطرودی که یک ساعت با شهر فاصله دارد، برده می شوند. به جایی که دور از مردم در قرنطینه قرار دارند. چند سال قبل آنها را با کامیون حمل حیوانات حمل می کردند. اما خارجی ها شکایت کردند که چیز چشم نوازی نیست. بنابراین اکنون آنها را در اتوبوس های فلزی می اندازند که در گرمای بیابان مانند گلخانه است. کارگران مانند اسفنجی که به آرامی چلانده شود، عرق می ریزند.

"سوناپور" چل تکه ای از هزاران و هزاران توده سیمانی است که چیزی حدود سیصد هزار نفر در آن چیده شده اند. جایی که اسم هندی آن به معنی شهر طلاست.

با اینکه داشتیم از بوی عرق و فاضلاب می ترکیدم در اولین کمپ توقف کردم و مشتاق بودم کسی، هر کسی باشد به من بگوید چه بر سرشان آمده است.

در گرمای بیابان کار می کنید. زمانیکه به توریست ها توصیه می شد حتی پنج دقیقه هم بیرون نیایند. تابستان ها گرما به ۵۵ درجه هم می رسد و فقط ۵۰۰ درهم (۹۰ پوند) پول می دادند. یک پنجم پولی که قولش را داده بودند. شرکت می گوید اگه نمی خواهی، برگرد خانه. اما چه جوری برگردم خانه! شما پاسپورتم را برده اید و پول بلیط را هم ندارم. بعد می گن: خیلی خوب، بهتره بمانید و کار کنید."

ساهینال وحشتزده است. افراد خانواده اش در خانه، پسر، دختر، پدر، مادر و زنش منتظر پول اند. آنها خوشحال اند از اینکه بالاخره ساهینال پول پیدا می کند. اما دو سال است اینجا کار می کند و تا حالا فقط پول آمدنش به اینجا را بدست آورده است. تمام چیزی که پیدا کرده است کمتر از پول اولیه اش در بنگلادش است.

او اتاقتش را به من نشان می دهد. سلول کوچک سیمانی و خفه با تخت های سه طبقه که همراه ۱۱ نفر دیگر باید اینجا زندگی کند. تمام خرت و

اگر نیروهای مذهبی متحد نشوند،

سکولارها ده‌ها سال بر عراق

حکومت خواهند کرد!

پس از دورانی که انرژی کشور عراق صرف مبارزه با تروریست‌ها شد، اکنون هر کس که قدرت را در عراق به دست گیرد می‌تواند خدمات، آرامش و رفاه را برای ملت ستمدیده به ارمغان آورد. حال اگر نیروهای مذهبی با هم به تفاهم و وحدت نرسند و نیروهای لیبرال، سکولار و حزب بعث، دولت و مجلس عراق را به دست بگیرند این برای شیعیان و نیز اسلام‌گرایان یک فاجعه خواهد بود...

به گزارش خبرگزاری اهل‌بیت(ع) - ابنا - «آقای علی سعدی» کارشناس مسائل عراق گفت: «پس از دورانی که انرژی کشور عراق صرف مبارزه با تروریست‌ها شد، اکنون هر کس که قدرت را در عراق به دست گیرد می‌تواند خدمات، آرامش و رفاه را برای ملت ستمدیده به ارمغان آورد.

وی در گفتگو با خبرنگار ابنا ضمن اشاره به مسأله فوق افزود: «حال اگر نیروهای مذهبی با هم به تفاهم و وحدت نرسند و ائتلاف العراقیه (علاوی) که در برگیرنده نیروهای لیبرال شیعه و سنی هستند و به حزب بعث نزدیک‌اند، دولت و مجلس عراق را به دست بگیرند این برای شیعیان و نیز همه اسلام‌گرایان یک فاجعه خواهد بود. همانطور که گفتم چهار سال گذشته کلاً در جنگ با بعثی‌ها و تروریست‌های القاعده گذشت و اینک فرصت خدمت و سازندگی است. اگر احزاب اسلامی و مذهبی، ثمره‌ی آنرا به دست احزاب لیبرال بدهند و علاوی و لیبرال‌های بعثی خدمات و آسایش را به مردم بدهند، قطعاً ده‌ها سال حکومت خواهند کرد.»

وی اختلاف نظر در مراحل قبل از رأی‌ریزی را مفید، خوب بود و سبب ساز مشارکت گسترده‌تر مردم دانست ولی اضافه کرد: «اما اگر اختلافات بین پیروان مذهب اهل‌بیت(ع) حتی بعد از انتخابات هم به پایان نرسد و به وحدت نظر نرسند یکی از ناهنجارترین وضعیت‌ها بین شیعیان به وجود خواهد آمد.

مخصوصاً اگر دو گروه ائتلاف دولت قانون (مالکی) و ائتلاف ملی عراق (حکیم و صدر) نتوانند به اتحاد برسند، این احتمال بسیار تقویت می‌شود که یکی از این دو گروه به حاشیه کشیده شوند. این امر سبب‌ساز ضعف شیعیان خواهد شد و در دراز مدت عواقب ناخوشایندی - چه در پارلمان و چه در وضعیت اداره استان‌های مرکزی و جنوب عراق - در پی خواهد داشت.»

مبتلا به حالت تهوع مزمن، خونریزی و ریزش مو (حتی مژه هایشان) هستند. اینها، تمام آن علائم و نشانه‌هایی هستند که بدنبال فاجعه چرنوبیل در سال 1986 درباروس گزارش شده بود. همچنین موارد متعددی از دستگیری و جانباختن در هنگام بازداشت در زندانهای ایران در 8 ماه گذشته گزارش شده است. در بعضی از موارد اجساد با اسید شسته شده بودند. تمام آن موارد زنانی بودند که دستگاه تناسلی آنها در معرض حمام اسید درمانی قرار گرفته بودند. حداقل در 4 مورد اجساد سوخته یا مثله شده بودند. مگر اینکه تست ساختار سلولی انجام داده شود وگرنه این غیر ممکن است که روشن ساخت که این زنان در معرض اشعه گاما قرار گرفته بودند و یا اینکه به آنها تزریق داروی در جهت کاهش تأثیر اشعه گاما پس از در معرض اشعه قرار گرفتن صورت گرفته بود یا که خیر. یک دلیل ممکن برای سوزاندن دستگاه تناسلی ممکن است تست « بکار گذاشتن لوله/ تیوب باشد. در طی این پروسه، برای ایزوله کردن اشعه گاما و تمرکز بر آسیب، میله ای بکار گذاشته می‌شود و انفجارهای از اشعه گاما به مدت 45 ثانیه گسیل می‌شود و بعد به مدت 48 ساعت اولیه که بیشترین و بالاترین اثرات بر جا گذاشته اشعه گاما را تحت نظارت و رسیدگی قرار می‌دهند و به این ترتیب به تصمیم‌گیری برای درمان مناسب می‌پردازند. ■ منبع:

www.iranvvv.blogspot.com

جنون آمریکائی

ویدیوی کشته شدن خبرنگار رویتر 22 ساله عراقی- نمیر نوالدین- که بوسیله هلیکوپتر آپاچی آمریکا در سال 2007 کشته شد، برای اولین بار دیروز مصادف با 5 آوریل بروی یوتیوب انتشار یافت. در این ویدیو خلبان آپاچی بعد از کشتن نمیر و بیش از 12 نفر مردم غیر مسلح از لذت جنون‌کشتر مردم بی‌دفاع عراق خنده سر می‌دهد. و سپس دو مرد غیر مسلح را که در حال انتقال جسد نمیر به ماشین ون هستند به قتل می‌رساند! این نیز یکی از نتایج صدور دموکراسی امپریالیسم آمریکا به عراق است.

تا قبل از انتشار علنی این فیلم، ارتش متجاوز آمریکا قتل نمیر و بیش از 12 نفر مردم بی‌دفاع در این کشتار ضد بشری را بطور رسمی نتیجه رد و بدل شدن تیراندازی بین تروریستهای بنیادگرای اسلامی القاعده و ارتش متجاوز آمریکا اعلام نموده بود.

مرگ بر متجاوزین جنگ سالار امپریالیسم آمریکا و متحدینش

تجاوز نظامی آمریکا به افغانستان و عراق باید متوقف شود

جورج بوش، دیک چینی، رایس و دیگر سران دولت آمریکا و متحدینش باید بعنوان جانیان دروغگو و ارتکاب قتل عمد علیه بشریت محاکمه و زندانی شوند. ویدیوی مزبور را می‌توانید در آدرس زیر تماشا کنید.

<http://www.collateralmurder.com>

آزمایشات مرگبار سپاه بر روی

زنان زندانی

خیابان- گزارش زیر توسط وبلاگ «آزادی برای ایران» به زبان انگلیسی منتشر شده است. این رسانه اعلام کرده است که گزارش توسط گروهی از پرسنل پزشکی ایرانی شاغل در کشورهای تازه استقلال یافته اتحاد جماهیر شوروی تهیه و ارسال گردیده است و اطلاعاتی در خصوص انجام آزمایش‌های مرگبار بر روی زندانیان در زندان‌های جمهوری اسلامی را افشا می‌کند. انتشار ترجمه فارسی این گزارش به منظور اطلاع افکار عمومی و نیز ضرورت بررسی محتوای دهشتناک این گزارش صورت می‌پذیرد.

در حال حاضر ما شواهدی در دست داریم که نشان می‌دهند زنان در زندان‌های ایران برای انجام تحقیقات و آزمایشات علمی با استفاده از اشعه، گاما مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند. اینان زنان بارداری هستند که در زندانهای جمهوری اسلامی ایران مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند، عوامل رژیم برای انجام آزمایشاتشان و اثرات اشعه گاما این زنان و جنین‌هایشان را در معرض اشعه با دوزهای متوسط و سطح بالا قرار می‌دهند. (1.4 - Gy 4.2)

برخی از این زنان در حال حاضر جانباخته‌اند و دست‌اندر کاران جنایت علیه انسان بدنهای زنان جان‌باخته را مورد تعدی و آزار بیشتر قرار داده و با نابود کردن اجساد سعی دارند که به مخفی کردن مدارک موجود در رابطه با آزمایشات انجام شده و اعمال ضد بشری شان بپردازند. و اما اصل موضوع: بین سالهای 1972 و 1979، در روسیه، آزمایش‌های مختلفی برای دست‌یابی به اثرات اشعه درمانی انجام شد.

بخش بزرگی از این پروژه با سوء استفاده از زندانیان سیاسی انجام می‌شد. دست‌اندر کاران آزمایشات با در معرض اشعه قرار دادن زندانیان و مطالعه اثرات اشعه گاما بر این قربانیان بدنبال کشف و بدست آوردن انواع جدیدی از درمان بودند که در واقع راههای درمانی و آزمایش و خطای خود را بر روی زندانیان به انجام می‌رسانند. اوایل 1989 بود که پروژه مورد بحث توسط یک روزنامه‌نگار روسی مقیم سوند به اطلاع افکار عمومی رسید و بدنبال آن پروژه در سال 1992 لغو شد و تمام فایل‌ها مربوط به آن، توسط ک.گ.ب. حذف شدند. در سال 1999، سیزده سال پس از فاجعه اتمی چرنوبیل روسها با بهره‌گیری از نیروهای جدید و تمدید نظامی، و همچنین امکانات و بودجه جدید بار دیگر برای احیا کردن پروژه ناتمام خود دست‌بکار شدند.

اخبار فاش شده در سالهای 2007 و همچنین 2008 نشان می‌دهد که هیئتی از کارشناسان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران به همراه فردی به نام آقای باطنی با سفر به روسیه در این زمینه (بکار بردن اشعه گاما) تخصصهای خاص یافته‌اند. آقای باطنی کسی است که به نظر می‌رسد که آزمایشهای پزشکی لازم را دیده باشد و با سفر به روسیه و اقامت در آنجا به

تحریر تاریخ برای بازداشتن مردم از انقلاب!

(نقدی به نظرات سعید رهنما)

در شرایطی که پافشاری مردم ستمدیده ایران برای مبارزه جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و توسل آن ها به قهر انقلابی جهت مقابله با خشونت ضد انقلابی نیرو های سرکوبگر جمهوری اسلامی همه دارو دسته های درونی جمهوری اسلامی را به وحشت انداخته است ، اصلاح طلبان حکومتی جهت کند کردن مبارزه توده های بپاخاسته کارزار وسیعی را تحت عنوان مخالفت با خشونت سازمان داده و به کمک لشکری از همفکران خود در تلاش اند تا مردم را نسبت به انقلاب به مثابه تنها راه نجات آن ها از جهنم جمهوری اسلامی بدبین و به راه حل های سترون رفرمیستی دلخوش کنند. در این چهارچوب ، این روزها شاهد سخنرانی ها و مقالاتی هستیم که با تحریف تاریخ انقلابات تاکنونی جهان می کوشند به خوانندگان و یا شنوندگان خود نشان دهند که هر تحول انقلابی رژیمی را بر سر کار می آورد که خود برای حفظ سلطه اش الزاما به خشونت متوسل خواهد شد. مطالعه مطلبی از سعید رهنما ، نویسنده مقاله ای تحت عنوان "انقلاب یا رفرم" در نشریه شهروند شماره ۱۲۶۱ که در آن وی در تلاش است "انقلاب" را نفی و "رفرم" را اثبات کند درست در همین راستا می باشد.

نامبرده جهت القاء نظر نادرست خود به خواننده ابتدا با تحریف همه "تجارب بشری" مدعی می شود که "آن چه که تجارب بشری در کشور های متعدد جهان آشکارا نشان داده ، این است که سیاست انقلاب های فوری ، طغیان های خود به خودی و قیام های آنارشستی ، و راه حل های سریع ، آسان و خلق الساعه به قصد حل معضلات پیچیده اجتماعی - که از سوی چپ سنتی پیگیری شده و می شود - در تمام عرصه ها و در نیل به آرمان زحمتکشان ، با شکست مواجه شده است." بعد از این که به این ترتیب انقلاب راه حل "سریع" و شکست خورده "چپ سنتی" قلمداد شد ، در گام بعدی برای ایجاد سردرگمی در خواننده ، اساسا تفاوت های ماهوی بین انقلاب و رفرم انکار شده و چنین جلوه داده می شود که مثل اینکه "انقلاب" و "رفرم" عملا هر دو به نظام موجود تداوم می بخشند. بهتر است در این زمینه به جملات خود نامبرده در این رابطه توجه کنیم: "بحث انقلاب و اصلاح بسیار پیچیده است و هر دو مفهوم تعابیر مختلفی دارند. هر دو با مسئله «تغییر «سر و کار دارند ، و طنز تلخ این است که هر دو نیز می توانند به نظام موجود «تداوم «بخشند ، یعنی نوع سیستم تغییر نمی کند ، اما بازیکنان آن جایگزین می شوند. اصلاح طلبان به راحتی می توانند جذب نظام موجود شوند و به بقاء آن کمک کنند ، و انقلابیون میتوانند نظام دیکتاتوری و سرکوبگر جدیدی را پایه ریزی کنند."

در شرایطی که همه انقلابات "چپ سنتی" با شکست مواجه شده و درضمن فرق چندانی هم بین انقلاب و رفرم موجود نیست ، و از سوی دیگر نویسنده آنچنان قدرت جمهوری اسلامی را فوق العاده جلوه می دهد که به باورش "هیچ نظام استبدادی در تاریخ را با آن نمی توان مقایسه کرد." نتیجه می گیرد که "چپ باید ابتدا به همراه دیگر نیروهای ترقی خواه و مخالف نظام حاکم برای استقرار يك نظام دموکراتیک و آزاد مبارزه کند ، و سپس این شانس را داشته باشد تا همراه سایر نیروهای جامعه مدنی در حوزه عمومی فعالیت کند و خواست های خود را برای جلب هر چه بیشتر حمایت مردمی مطرح کند و بدون توسل به زور و قهر سیاست های خود را پیش برد."

البته آقای رهنما برای اینکه همین حرف روشن اما نادرست و رفرمیستی را بزند تمامی "تجارب بشری" در "کشور های متعدد جهان" را تحریف کرده و مدعی گشته که تمامی "انقلاب هایی که به نام مارکس و مارکسیسم روی داد ، از انقلاب روس گرفته تا انقلاب دهقانی چین یا انقلاب شبانی آلبانی" در واقع "همگی از نوع انقلابات نوع بلانکی ، یعنی انقلاب يك اقلیت رهبری بودند؟"

متدی که سعید رهنما در مقاله خود برای تبلیغ رفرم و تقبیح انقلاب به کار برده ، شیوه تحریف و تکذیب واقعیات است که به روشنی خشم چنین کسانی از اوج گیری مبارزات توده ها را متبلور ساخته و نشانه ای از ترس مخالفین انقلاب در رو در رویی با قهر انقلابی توده ها است. از آن جا که رفرم اصولاً با واقعیات جامعه ایران (کشوری تحت سلطه سرمایه داری در عصر امپریالیسم) هم خوانی ندارد ، سعید رهنما برای اثبات ایده ها و راه حل های رفرمیستی خود ، با مشکلات متعددی روبرو است. او که میداند دلایل منطقی و مدارک علمی و تاریخی برای اثبات نظرات غیر واقعی اش وجود ندارند، تلاش میکند که این کمبود را با بکارگیری ترفندهای نوشتاری و تحریف واقعیات جبران کند.

تحریر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه

نادرستی و عدم امانت داری آکادمیک که بر دانشگاه های کشور های امپریالیستی (به خصوص در زمینه مطالعات سیاسی- اجتماعی) غالب است ، و تئوری های از قبل طراحی شده (که میتوان آن ها را توطئه های ایدئولوژیک برعلیه طبقه کارگر و دیگر محرومان جهان نامید) برای تحریف انقلابهای توده ای مانند انقلاب ۱۹۱۷ روسیه ، تلاشی است برای جلوگیری از رشد مجدد مبارزات طبقه کارگر در سطح جهان. سعید رهنما نیز تحت تأثیر این فضای عوامفریبانه حاکم بر بنگاه های ایده پراکنی امپریالیستی ، و با امیدوار بودن به

ناآگاهی مخاطبین خود ، میگوید که "با آن که این ها (انقلاب روسیه و چین و آلبانی) همگی جنبش های وسیع توده ای بودند ، اما توده ها و کارگران از طریق تهییج دنباله رو رهبران انقلاب شدند."

او با تکیه بر تحریف تاریخ ، ادعا میکند که انقلاب ۱۹۱۷ نتیجه توطئه از پیش طراحی شده گروه کوچکی از روشنفکران انقلابی (لنین و همفکرانش ، که طبق تعریف سعید رهنما ، خشونت طلب بودند) بود و طبقه کارگر نقشی جز دنباله روی کورکورانه از تبلیغات و ترویج های روشنفکران ، در آن نداشت.

اگر ما از مطالعه انبوه اسناد و مدارک تاریخی موجود در رابطه با انقلاب ۱۹۱۷ بگذریم و فقط نگاهی به تاریخ مبارزات کارگری در شهر "پتروگراد" بیاندازیم ، هم فقر دیدگاهی سعید رهنما برایمان بیشتر آشکار میشود و هم این امر که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در واقع نمود واقعی "جنبش مستقل و خود آگاه اکثریت وسیع جامعه و اعتلای ذهنی طبقه کارگر" بود ، واقعیت خود را با روشنی هر چه بیشتری نشان می دهد.

با استناد به نقش رهبری سازمان یافته بلشویک ها (و بخصوص رهبری لنین) در پیروزی انقلاب ، نمیتوان نقش و اراده آگاهانه طبقه کارگر روسیه در آن انقلاب را کتمان کرد. نمیتوان کتمان کرد که نیروی محرک انقلاب ۱۹۱۷ را طبقات زحمتکش روسیه به رهبری طبقه کارگر تشکیل دادند.

در ضمن، اسناد تاریخی انقلاب روسیه نشان میدهند که برخی از مهمترین رویدادهای تأثیرگذار اولیه (مانند تظاهرات اولیه که به مرور زمان و با گسترده شدن هرچه بیشتر سرانجام به سرنگونی تزار در ماه فوریه و شکست دادن ضدانقلاب در پتروگراد در ماه آگوست منجر شدند) را میتوان حرکت های خودجوش کارگران و دیگر زحمتکشان فرودست خواند. هرچند که پیروزی نهایی این حرکت های خودجوش فقط زمانی عملی شد که به جنبشی سازمان یافته و دارای رهبری انقلابی تبدیل شدند.

از طرف دیگر، برخلاف تصور سعید رهنما و همفکرانش ، حزب بلشویک متشکل از اقلیت کوچکی از روشنفکران که (با توطئه برنامه ریزی شده و به زور خشونت) اراده خود را به توده ها تحمیل کرده باشند ، نبود. برعکس ، سازمانی متشکل از خود کارگران و زحمتکشان و جوانان مبارز و انقلابی بود که ریشه در طبقه کارگر داشته و در کارخانه ها و محلات کارگری و فقیر نشین پتروگراد و دیگر مناطق کارگری کاملاً نفوذ داشتند و در بستر فعالیت های انقلابی طولانی با آموزش و مطالعه و مبارزات تنوریک و تشکیلاتی رشد کرده و به انقلابیون حرفه ای تبدیل شده بودند.

بر عکس کسانی که نمی دانند یک انقلاب حاصل چه شرایطی است و چه ملزوماتی دارد ، اتفاقاً سرنگونی تزار در ۱۱ فوریه ۱۹۱۷ نتیجه عملی شدن نقشه از پیش طراحی شده بلشویک ها نبود. بلکه نتیجه خشم و نفرت عمیقی بود که در قلب مردم روسیه (در نتیجه سال های طولانی ظلم و ستم و دیکتاتوری عریان) نسبت به تزار ایجاد شده بود ، و نتیجه فوران این خشم و نفرت به شکل تظاهرات عظیم خودجوشی بود که پتروگراد و دیگر شهرهای مهم روسیه را فلج کرد. البته منظور این نیست که روشنفکران انقلابی در تظاهرات و رویدادهای اولیه نقشی نداشتند. آن ها نیز در این تظاهرات شرکت داشتند و تلاش میکردند که به عنوان روشنفکران آگاه جامعه، به رهبری انقلابی توده ها بپردازند.

در نتیجه این تظاهرات و رویدادهای پس از آن (مانند فلج شدن شهرهای بزرگ و پیوستن بسیاری از نیروهای نظامی به انقلابیون) مسائل سیاسی و مبارزاتی مهمی پیش روی مردم قرار گرفتند که آن ها را نمی شد با تظاهرات و دیگر حرکت ها و اعمال خودبخودی پاسخ داد. به عنوان مثال ، در آن زمان فقر ، فلاکت ، گرسنگی و مرگ و میر (که در نتیجه جنگ جهانی اول تشدید شده بود) در روسیه بیداد میکرد. اختلاف نظر سوسیالیست ها بر سر شرکت یا عدم شرکت در جنگ امپریالیستی ، و رشد ناسیونالیسم ضدانقلاب (تحت تأثیر جنگ) موجب انحراف به راست در بخش اعظم نیروهای سابقاً چپ شد. در نتیجه ، نه تنها در روسیه بلکه در سراسر جهان ، نیروهای واقعاً چپ انقلابی که به مبارزه بر علیه جنگ امپریالیستی معتقد بودند ، در اقلیت قرار گرفتند. اما سیر عینی رویدادها درست تأیید کننده تحلیل های آن ها بود. در حالی که امثال سعید رهنما با سوءاستفاده از این رویدادهای تاریخی ، در اقلیت بودن چپ انقلابی را به چماقی برای کوبیدن "انقلاب" تبدیل کرده اند و دیگر به خواننده خود توضیح نمی دهند که اتفاقاً چون سیر عینی رویداد ها تائیدگر نظر آن ها بود و آن ها منافع کارگران را منعکس می کردند ، توانستند خیلی زود با انبوه زحمتکشان پیوند یابند.

از آن جا که رژیم دیکتاتوری روسیه مجبور بود که برای پیشبرد جنگ غیر عادلانه به استثمار هرچه بیشتر توده ها بپردازد ، در نتیجه ، برخاستن امواج سهمگین انقلاب در جامعه روسیه به دلیل چنین شرایط اقتصادی سیاسی (افزایش ستم و استثمار و فقر و فلاکت در شرایط جنگ) بود. بنابراین ، انقلاب روسیه طرح چند روشنفکر نبود . بلکه داستان زندگی واقعی مردمی زحمتکش و تحت ستم بود که به قدرت و توانایی عظیم خویش برای تعیین

کمون پاریس ،

مبارزه بی امان کارگران انقلابی پاریس بر علیه ورسای ضدانقلابی

خودبرای کسب افتخار مردن در راه آرمانی جاودانه پذیرفته است . (مارکس چنگ داخلی در فرانسه)

برای مارکس کمون پاریس شکل مقدماتی حاکمیت طبقه کارگر یعنی دیکتاتوری پرولتاریا بود و نشان دهنده قهر انقلابی محرومان در برابر ستم گران، استثمارگران و دشمنان آزادی بود.

کارهای اساسی کمون به اختصار: فرمان لغو ارتش و پلیس دائمی و ژاندارمری. تنها نیروی مسلح ملیشیایی بود که متشکل از کارگران، زحمتکشان و نیروهای انقلابی میشد. فرمان مصادره اموال کلیساها و استفاده از کلیساها به عنوان محلی برای جلسات سیاسی، فرمان تحصیل مجانی. اصل انتخابی بودن همه کارمندان دولتی و عزل و نصب آنها در هر زمان و به اراده شورای کمون. سوزاندن واز بین بردن وسائل گیوتین و شکنجه.

لغو حکم اعدام. جدایی دین از حکومت و مدرسه، آزادی بی قید و شرط . سطح دستمزدها به سطح دستمزد کارگران رسید. کمون از مشاوران شهری که با رای عمومی مردم در نواحی گوناگون برگزیده می شدند تشکیل می شد. این افراد در هر لحظه باید پاسخگو می بودند و مقامشان پس گرفتنی بود. اکثریت اعضای شورای کمون از کارگران، یا نمایندگان سرشناس طبقه کارگر بودند.

بالاتر و مهمتر از همه این بود که طبقه کارگر برای اولین بار سیستم حکومتی خویش را بنیان نهاد و تجربه کرد. در عین حال به نیرو ، توان و قدرت بی نظیر خود افاق گشت و پرچم سرخ انقلاب پرولتری را برافراشت. پرچم کمون پرچم جمهوری جهانی است . یاد و درسها و خاطره کمون پاریس ، اولین دولت کارگری گرامی باد .

بنفشه کمالی

<http://shadochdt.wordpress.com>

banafshekamali@gmail.com

2010-3-17

■ ■ ■

مذهب

سلب مسئولیت

از تفکر و عقلانیت است

ها و خیانت‌های طبقات حاکم بودند ، در یافتند که ساعت موعود برای آنکه آنان با بدست گرفتن زمام امور کشور را از وضع فعلی برهانند فرا رسیده است. پرولتاریا دریافت که وظیفه اجتناب ناپذیر و مطلق اوست که سرنوشت خویش را به دست گیرد و با تملک قدرت ، پیروزی این سرنوشت را تضمین کند. "

فرارسیدن زمینه های این قیام در دوران جنگ فرانسه با پروس فراهم شده بود. روز 28 ژانویه 1871 شهر پاریس در برابر فشار نیروهای آلمانی به فرماندهی بیسمارک سقوط کرد. کارگران و زحمتکشان پاریس برای دفاع از شهر درارگانی بنام گارد ملی متشکل و مسلح شده بودند. ولی بعد از سقوط پاریس در برابر نیروهای پروس، حکومت جمهوری فرانسه در صدد خلع سلاح کارگران و زحمتکشان پاریس برآمد.

کارگران و نیروهای مسلح متشکل درگارد ملی از خلع سلاح شدن امتناع ورزیدند و دست به دایر کردن دولت مورد نظر خود(کمون پاریس) زدند . متأسفانه عمر این اولین دولت کارگری بسیار کوتاه بود و از 18 مارس 1871 تا 29 می همان سال بیشتر ادامه پیدا نکرد و به طرز ددمنشانه ای مورد هجوم نیروهای مسلح بورژوازی (ورسای) قرار گرفت و در یک نبرد سخت و نابرابر توسط نیروهای ضد انقلاب به خاک و خون کشیده شد.

کمونارهای دلبرنا آخرین لحظه با چنگ و دندان از انقلاب و دولت کارگری دفاع کردند. زن، مرد و کودک، قهرمانانه در خیابانها و کوچه های پاریس سنگر ساختند، به مصاف با بورژوازی تاندان مسلح شده رفتند.

زنان با شجاعت و دلآوری های بی نظری نقش زیادی در پیروزی کمون پاریس ایفا کردند. صد هانفرازانها زن و مرد و کودک در گورستان پرلاشرد پاریس در پای دیواری که بنام دیوار کمونارها معروف است با گلوله نیروهای ارتجاعی دولت فرانسه اعدام شدند . در مجموع بیش از هزاران نفر از کارگران، زحمتکشان و انقلابیون پاریس و مدافعان کمون پاریس در این نبرد نابرابر به دست نیروهای ارتجاع به خاک و خون کشیده شدند و هزاران نفر دیگر که به اسارت درآمدند و بعد از شکنجه ها و تحمل سختی های فراوان به مناطق مستعمره فرانسه تبعید شدند.

"جنگ داخلی در فرانسه " گنجینه عظیمی برای درک کمون پاریس و درسهای تاریخی آن میباشد . مارکس به اهمیت "انترناسیو نالیستی" کمون در بخش دیگری از این کتاب تاکید کرده و نوشته " کمون در عین حال حکومت کارگری و از این بابت ، آن حکومت انترناسیونالیستی به معنای کامل کلمه بود . در زیر نظارت ارتش پروس که دو ایالت فرانسوی را به آلمان ملحق کرده بود ، کارگران سراسر جهان را به کارگران فرانسوی می پیوست ، کمون نیز حضور اتباع بیگانه را در صفوف

باید از ریشه بر اندازیم

کهنه جهان جور و بند

و آنگه ، نوین جهانی سازیم

هیچ بودگان هر چیز گردند

روز قطعی جدال است

آخرین رزم ما

انترناسیونال است

نجات انسانها

- بخشی از سرود انتر ناسیونال

شعر اوژن پواتیه (نجار فرانسوی)

هر بار که مشغول مطالعه متون و کتابهای نوشته شده در باره قیام شکوهمند کارگران پاریس و تشکیل کمون پاریس ، اولین حکومت کارگری میشوم و در نهایت به در هم شکستن آن توسط بورژوازی فرانسه و همدستانش (با وجود اینکه بارها و بکرات در مورد این واقعه تاریخی مطالعه کرده ام) فکر میکنم ، هر بار خواندن روند حوادثی که به کمون پاریس انجامید ، برایم اهمیت و ارزش تاریخی این اولین تجربه پرولتاریای جهان در پاریس را صدچندان میکند. در عین حال تحسین و شگفتی بیش از حدی نسبت به مقاومت کمونارها و اعتقاد خدشه نا پذیری در من به پیروزی حتمی کمونیسم به وجود می آورد.

تحسین نسبت به و یادگیری از کمون پاریس و بکار بستن درسهای گرانبهای آن از یکطرف و از طرف دیگر ی خشمی عظیم بر علیه سر کوب کنندگان کمون و اندوه فراوان برای سرنوشت کمونارها در من بوجود میآید . این احساسات گوناگون همزمان در درون من زنده میگردند و وجود دارند . اما احساس اصلی حاکم بر من ، احساس شادی و شغف وصف ناپذیر و افتخار به کمونارها بخاطر تحقق بخشیدن به این حادثه کم نظیر میباشد . افتخار به وجود اولین کارگرانی که دولت خویش را ، اولین دولت کارگری را بوجود آوردند و برای تمامی کارگران و کمونیستها در سراسر جهان درسهای گرانبهائی به جا گذاشتند.

در 18 مارس 1871 کارگران و زحمتکشان پاریس توانستند با نبردی بی امان و با فداکاری و شور و شوقی بی نظیر در مقابل بورژوازی فرانسه که تا به دندان مسلح بود ، قدرت را به دست گرفته و در 28 مارس 1871 اولین دولت کارگری را به نام جاودانی " کمون پاریس " تاسیس نمایند. در به انجام رسیدن این واقعه تاریخی ، زنان کارگر پاریسی نقش بسیار مهم و ارزنده ای داشتند.

در کتاب جاودانه مارکس به نام " مبارزه طبقاتی در فرانسه " او در باره این واقعه بزرگ نوشت : " در سپیده دم 18 مارس ، پاریس با شنیدن فریاد رعد آسای زنده باد کمون از خواب بیدار شد . ببینیم این کمون چگونه چیزی است ؟ این ابولوهولی که شنیدن نام آن خاطره بورژواها را آشفته میسازد چیست ؟ در بیانیه 18 مارس کمیته مرکزی چنین آمده است: " پرولتاریای پایتخت که شاهد ناتوانائی

سرنوشت خود پی بردند و در نتیجه این خودآگاهی ، با شور و شوق و اعتماد به نفس ، به مبارزه برای ایجاد جامعه ای واقعاً آزاد و رها پرداختند و خود را از ظلم و ستم و جنگ و گرسنگی و بی خانمانی و فقر و فلاکت و استثمار طبقاتی نجات دادند. و در واقع ، زندگی دوباره یافتند.

بنابراین ، تاریخ انقلاب شوروی بسیار واضح و روشن است و با داستان هایی که امثال سعید رهنما ها جهت انکار ضرورت انقلاب ساخته اند بسیار تفاوت دارد. و زحمتکشان می توانند برای ساختن جوامع آزاد و برابر بر روی خرابه های سیستم طبقاتی کنونی ، درس های گران بهایی از تاریخ واقعی انقلاب های نسل های گذشته بگیرند.

تحریف های سعید رهنما به وارونه نشان دادن انقلاب ۱۹۱۷ محدود نمی شود. او در نوشته خود نظرات انحرافی متعددی را در رابطه با آثار مارکس و انگلس و انقلاب فرانسه و کمون پاریس نیز مطرح کرده است. اما فکر میکنم که در محدوده نوشته ای که در پیش رو دارید ، همین مختصر اشاره به برخی واقعیات انقلاب روسیه ، برای نشان دادن عدم امانت داری آکادمیک سعید رهنما در رابطه با تاریخ ، کافی باشد.

واقعیت این است که هر چقدر هم که چنین کسانی به تحریف تاریخ و وارونه نشان دادن شرایط گذشته و حال بپردازند و به این وسیله مردم را نسبت به انقلاب و مقابله قهر آمیز با خسونت ضد انقلابی مزدوران جمهوری اسلامی باز دارند ، باز هم توده ها در زمینه شرایط عینی زندگی و مبارزه خود در خواهند یافت که برای نجات از شرایط ظالمانه ای که رژیم برایشان فراهم نموده چاره ای جز توسل به قهر ندارند. توده ها در جریان زندگی می بینند که در جدال طبقاتی جاری در کشور در نهایت فقط دو اردوگاه در کشور وجود دارد. اردوگاه کارگران و توده های ستمدیده و اردوگاه سرمایه داران که منافع و راه هایشان از هم جدا است. طبقه کارگر خواهان فروپاشی سیستم سرمایه داری و برقراری حکومتی به نفع اکثریت آحاد جامعه است. طبقه سرمایه دار خواهان حفظ سیستم سرمایه داری کنونی و حفظ بساط ظلم و ستم است. در نتیجه شما فقط می توانید با یکی از آن ها همراه شوید. راه میانی وجود ندارد. شما نمیتوانید با این ادعا که رفرم میتواند تدریجاً و در دراز مدت منجر به انقلاب صلح آمیز و تبدیل سرمایه داری به سوسیالیسم شود کسی را فریب بدهید.

واقعیت این است که خیزش عظیم مردم ما که نزدیک به هفت ماه تداوم داشته و در ۶ دی ماه آن چنان ماشین سرکوب جمهوری اسلامی را از نفس انداخت که برای ساعاتی کنترل برخی از محلات تهران به دست مردم افتاد ، آن چنان همه دارو دسته های درونی رژیم از جمله اصلاح طلبان حکومتی را به وحشت انداخته که از هر وسیله ای برای بازداشتن توده ها از انقلاب و در نتیجه نابودی نظام ظالمانه حاکم کوتاهی نمی کنند. یکی از این وسائل تحریف تجربیات انقلابی کارگران در سطح جهان و جلوگیری از درس گیری توده ها از این تجربیات جهت سرنوشتی جمهوری اسلامی و بنای جامعه ای عاری از ظلم و ستم می باشد. ■

شعبات کهریزک

بازداشتگاه کهریزک اگر چه در پایتخت ایران به دلیل فشارهای رسانه ای تعطیل شده است اما شعبه های آن در شهرستان های دیگر به شکل خطرناک تری در حال فعالیت هستند. بازداشت گاه روستای متی کلای بابل که متعلق به وزارت اطلاعات استان مازندران است از جمله این بازداشتگاهها است که تعداد زیادی از شهروندان مازندرانی و دانشجویان شهرهای دیگر که در این استان مشغول تحصیل بوده اند را بازداشت و به شکل خشونت آمیزی مورد شکنجه قرار داده اند. تا آنان را راضی کند که علیه خودشان در تلوزیونی استانی اعتراف کنند. مقاومت زندانیان و عدم اعتراف آنان موجب شده است وزارت اطلاعات استان در سکوت خبری مطلق این زندانیان ناشناس را برای ماهها در سلول انفرادی نگهداری کند. فشارهایی که بر خانواده های زندانیان ناشناس وارد کرده اند موجب شده است تا خانواده های این زندانیان روزهای دشوار تری را در راهروهای نهاد های نظامی و امنیتی و قضایی طی کنند و عاقبت مکانی جز پشت درهای زندان های شهرشان برای نشان دادن دردهای خویش نیابند. بخش هایی از این زندانیان گمنام توسط جمعی از شهروندان معمولی شناسایی می شوند و اخبار آنها در اختیار رسانه ها قرار می گیرد تا بی خبری از وضعیت

این زندانیان حاشیه امن نهادهای امنیتی را برای سرکوب اسرای گمنام تا اندازه ای در خطر قرار دهد. خبررسانی نسبت به وضعیت اسرای گمنام در شهرستان های مختلف، موجب می شود جامعه نسبت به آنچه در کشور می گذرد هوشیار تر شده و سران و چهره های شاخص نیز به صورت جدی تر پیگیر وضعیت زندانیان کمتر شناخته شده تر شوند. شیخ مهدی کروبى نیز اخیرا قول داده است که به صورت جدی تر پیگیر وضعیت زندانیان سیاسی که کمتر نامی از آنها در رسانه ها برده می شود باشد. آریا آرام نژاد، آهنگ ساز جوان حامی میرحسین موسوی در ایام انتخابات یکی از این زندانیان است که پس از خواندن یک آهنگ مذهبی در اعتراض به کشتار خونین روز عاشورا از بهمن ماه تا کنون در سلول انفرادی در شهرستان بابل تحت فشارهای روانی زیادی قرار دارد. اخبار دیگری که از وضعیت دانشجویان شهرهای دیگر که در استان مازندران مشغول تحصیل بوده و توسط وزارت اطلاعات استان دستگیر شده اند نیز بسیار نگران کننده است.

■ ■ ■

یونان: شکست تاریخی حزب بورژوازی – حرکت توده‌ای به چپ

A historical defeat of the bourgeois party - mass shift to the left!

Written by: “Marxisti Foni”

October 7, 2009

این توازن قوای جدید به نفع طبقه کارگر است و به کارگران و جوانان قدرت و اعتماد به نفس می‌دهد. این اولین پیروزی عظیم پس از سال‌ها دولت حزب دموکراسی نو است و آن هم پس از سال‌ها شکست. متأسفانه رهبری پاسوک ثابت کرده است که نمی‌خواهد وارد تخاصم با طبقه حاکم شود. برعکس از همین حالا به طبقه حاکم بر سر مسائل عمده وعده داده است، از جمله خصوصی‌سازی امنیت اجتماعی و غیره. طبقه حاکم و اتحادیه اروپا رهبری پاسوک را زیر فشار می‌برند و این رهبری با بهانه بدهی و کسری بودجه برنامه ریاضت‌را تحمیل می‌کند. این البته بالأخره باعث واکنش شدید از طبقه کارگری می‌شود که به پاسوک رأی داده است. آن‌ها وارد مبارزه برای بهبود شرایط زندگی‌شان می‌شوند و علیه هرگونه تلاش برای ادامه همان برنامه‌ی ریاضت‌و تحمّل مشقّت "دموکراسی نو" به میدان می‌آیند.

رأی طبقه کارگر برای پاسوک، رأیی انتقادی است. رأی به پاسوک بخشی از مبارزه عمومی آن‌ها علیه دستمزدهای پایین و شرایط بد زندگی بود. این راه دیگری از مبارزه برای زندگی بهتر بود، اما اشتباه است که فکر کنیم پاسوک به خاطر درصد بالایش در این انتخابات شاهد دوره طولانی صلح طبقاتی خواهد بود. ما شاهد جنبش عظیم طبقه کارگر خواهیم بود، چرا که آن‌ها باید از منافعشان علیه این دولت دفاع کنند و چیز مهمی که باید بفهمیم این است که طبقه کارگر پس از این انتخابات احساس شکست و ضعف نمی‌کند و آماده جنگیدن است.

تحت این شرایط، جبهه متحد چپ علیه حمله سرمایه داران مسأله ای حیاتی است. کارگران و جوانان به "سیریزا"یی متحد، قوی و رزمنده نیاز دارند که هدفش همکاری با حزب کمونیست یونان و بخش چپ پاسوک باشد که این آخری در دوره پیش رو بدون شک خودش را از برنامه رهبری پاسوک متمایز می‌سازد. این جبهه باید به سمت الغای قوانین ارتجاعی و به سمت بلوک کارگری رزمنده علیه حملات طبقه حاکم و به سمت اجرای برنامه سوسیالیستی پیش رود. تنها برنامه سوسیالیستی با برنامه‌ریزی تولید و ملی‌سازی تولید می‌تواند یونان را از این بحران اقتصادی عمیق خارج کند. تنها این راحمل می‌تواند طبقه کارگر را قدرت ببخشد.

1_سیناسپیسوموس (ائتلاف چپ جنبش‌ها و اکو لـوژی حزب چپ نو ی رادیـکـال است که در کنار گروه‌های مختلف کمونیست دیگر بخشی از سیریزا (ائتلاف چپ رادیـکـال را تشکیل می دهد.

■ ■ ■

پیگیر از سوی بخش‌های مهمی از طبقه کارگر و جوانان می‌دهد. گرچه این احزاب توان پاسخ به نیازهای طبقه کارگر- آن هم در دوره بحران عمیقی که طبقه کارگر مملو از شک به نظامی است که در آن زندگی می‌کنیم- ندارند.

حزب کمونیست یونان 7.54 درصد آرا و نزدیک به 520 هزار رأی و 21 کرسی در مجلس به دست آورد. تفاوت نسبت به انتخابات قبلی چندان نبود: حدود 65 هزار رأی کمتر و کاهش 0.61 درصد آرا. متأسفانه رهبری حزب کمونیست تقصیر نفوذ کم و پیگیری را که در جنبش دارد، گردن کلّ طبقه کارگر می‌اندازد و این گونه سیاست استالینیستی حزب را بیش از پیش مستحکم می‌کند. مهم نیست رهبری چه بهانه‌ای داشته باشد. این ریزش کوچک درصد آرای حزب کمونیست به علت تشدید تاکتیک‌های منزوی‌کننده‌ای است که رهبری حزب درون جنبش کارگری یونان اتخاذ کرده است.

از طرف دیگر سیریزا (ائتلاف انتخاباتی حول سیناسپیسوموس) 4.6 درصد آرا و حدود 320 هزار رأی و 13 کرسی در مجلس به دست آورد. این علی رغم این واقعیت است که همین چند هفته پیش از انتخابات، تصویر این حزب به دست دعوای علنی درون رهبری تخریب می‌شد و این دعوای هیچ پایه سیاسی جدی نداشتند. حزب درصد آرا را حفظ کرد و تنها با کاهش جزئی 0.44 درصد و حدود 40 هزار رأی رو به رو شد. هزاران عضو و کادر قاطعانه جنگیده‌اند تا تصویر حزب را عوض کنند و بالأخره موفق شدند فضای شکست طلبی که رهبری به همراه فقدان پیشنهادها و راحمل‌های روشن سیاسی آماده کرده بود، تغییر دهند.

لاووس (حزب راست‌افراطی) 5.63 درصد آرا و 390 هزار رأی کسب کرد. این به نسبت پایین است، به خصوص با توجه به فروپاشی رأی ان.دی، حمایت بخش کوچکی از سرمایه‌داران از لاووس و حضور عظیم حزب در رسانه‌ها پیش از انتخابات. افزایش جزئی آرای حزب کاراتزافری (لاووس) نشان از افزایش نومی‌دی‌ها از طرف خرده بورژوازی به علت کاهش استانداردهای زندگی می‌دهد و در ضمن نشانه ناتوانی حزب از ایفای نقش جدی برای طبقه حاکم بدون حزب دموکراسی نو است. از طرف دیگر نکته بسیار شاخص، پیروزی چشمگیر احزاب طبقه کارگر در محلات کارگری در مقابل احزاب طبقه حاکم است. در منطقه دوم آتن، احزاب طبقه کارگر 58.45 درصد آرا را به دست آوردند و احزاب بورژوایی تنها 33.9 درصد را. در منطقه دوم پیرائوس، احزاب طبقه کارگر 62.9 درصد را بردند و احزاب بورژوایی حدود 30.66 درصد را، یعنی 7 درصد کمتر از انتخابات 2008.

نوشته: هیئت تحریریه نشریه «مارکسیستی فونی»

ترجمه: بابک کسرائی

نتایج انتخابات نشانی از شکست تاریخی حزب دموکراسی نو (ان.دی)، حزب اصلی بورژوازی یونان، است و خبر از چرخش به چپ در جامعه یونان می‌دهد.

"دموکراسی نو" تنها موفق به کسب 33.48 درصد و 2 میلیون و 300 هزار رأی و 91 کرسی در مجلس شد. این بدترین نتیجه تاریخ این حزب است. ان.دی نسبت به انتخابات گذشته در سال 2007 نزدیک به 700 هزار و 8.36 درصد آرا را از دست داد و از روز اولی که این حزب به قدرت رسید تا به امروز، یک میلیون و 11.9 درصد آرا را از دست داده است. این شکست حتی بدتر از شکست سال 1981 است (در آن سال نیز شاهد فروپاشی عظیم آرای این حزب بودیم).

نارضایتی عمومی مردم به علت حملات تهاجمی دولت علیه طبقه کارگر و البته اقتضاحات رسواکننده‌ای که در دوره اخیر بر ملا شد، باعث این شکست عظیم بودند. استعفای کارامانلیس از رهبری حزب نشان می‌دهد که دموکراسی نو وارد بحرانی طولانی و جدی می‌شود. در حال حاضر می‌بینیم که بورژوازی چه طور سعی می‌کند تصویر حزیش را با انتخاب رهبری جدید اصلاح کند تا بتواند وحدت و نفس موجودیت حزیش را حفظ کند. اما این شکست به قدری عمیق و عظیم است که بعید به نظر می‌رسد این حزب به هیچ یک از این اهداف برسد!

درصد آرای پاسوک، 43.94 درصد، نشانی از خشم طبقه کارگر از دولت ان.دی و خواست آن‌ها برای ساقط شدن فوری این حزب از قدرت است. پاسوک اکنون 160 کرسی در مجلس و 3030000 رأی دارد که چهارمین درصد بزرگش در تاریخ است. پاسوک 300 هزار رأی بیش‌تر از سال 2007 کسب کرد و درصدش از کلّ آرا را 5.84 درصد بهبود بخشید.

گرچه آرای پاسوک خیلی بالا است، اما طبقه کارگر و جوانان این پیروزی را با شور و شوق واقعی چندانی جشن نگرفتند و این نشان می‌دهد طبقه کارگر اعتمادی به برنامه و رهبری پاسوک ندارد. منطقی است که با فقدان هرگونه راحمل واقعی برای مشکلات واقعی کارگران از سوی چپ سنتی، اکثریت طبقه کارگر از رأی به پاسوک به عنوان پیغام روشن اعتراض به سرمایه‌داران استفاده کنند.

نتایج احزاب "چپ سنتی" (در یونان از این واژه برای اشاره به احزابی استفاده می‌شود که ریشه در سنت کمونیستی دارند، هم چون حزب کمونیست یونان و سیناسپیسوموس1) نشان از حمایت سیاسی

جایی در قلب هر انسان وجود دارد که در آن افکار تبدیل به آرزو می شوند و آرزوها به اهداف بدل می گردند.

جایی که در آن هر غیر ممکنی، ممکن می شود.

تنها اگر به هدف هایمان ایمان داشته باشیم.

نقش زن در فیلم های مسعود کیمیایی ۱۳۴۷-۱۳۷۱

(پرتو نوری علا)

نقش زن در فیلم های مسعود کیمیایی

1361_1346

پرتو نوری علا

با کنار گذاشتن چند فیلم انگشت‌شمار ایرانی در تاریخ سینمای دهه های 40 تا 60 ایران، که زنان در آن‌ها هویتی ویژه و قابل توجه دارند، در سایر فیلم‌ها، چه آن‌ها که از نظر ارزش‌های مثبت سینمایی مطرح‌اند و چه آن‌ها که بازار تجارت را گرم کرده‌اند، زنان به‌عنوان شخصیت‌های واقعی و موجودات بشری، مطرح نیستند. جهان زنان در اکثر فیلم‌های ایرانی، جهانی در حال سکون یا در نهایت، تابع جهان مردان است. زنان بی‌گنشی که بود و نبودشان در کل داستان فیلم تأثیر مستقیم و بی‌واسطه ندارد. با گسترش و تثبیت زن و جهان‌ش در شکل یاد شده و به‌صورت امری واقعی و تغییرناپذیر از طرف کسانی که مدعی ی روشنفکری و آگاهی هستند، مسائل متعددی ایجاد می‌شود که مهم‌ترینش تثبیت و حقانیت بخشیدن به‌پندارها یا ارزش‌های نادرست جامعه است.

در این مقاله نقش زن در فیلم‌های مسعود کیمیایی از سال 1346 یعنی از فیلم "قیصر" تا سال 1361 یعنی فیلم "خط قرمز" مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. انتخاب فیلم‌های کیمیایی به‌دلیل است:

1- اکثر فیلم‌های کیمیایی از موقعیت تجاری ی خوبی برخوردار بوده و نمایش وسیع در جامعه داشته‌اند.

2- با استفاده ی (سطحی) از عناصر و کنایات روشنفکرانه و اجتماعی ی مد روز آن زمان، از فیلم‌های معمول فارسی فاصله دارند.

اما چنان‌که خواهیم دید، نقش زن به‌خلاف تمام عناصر روشنفکری در فیلم‌های کیمیایی، دنباله ی همان نقش زن در فیلم‌های مبتذل فارسی است. زنانی بدون کنش و بدون هویت. موجوداتی تهی از خصوصیات انسانی و در خدمت نیازهای مردان.

برخی از منتقدین، کیمیایی را فیلم‌ساز واقع‌گرا خوانده‌اند. در نظر آنان ظاهراً واقع‌گرایی حقانیت بخشیدن به فرهنگ مسلط جامعه - حتی سخیف ترین‌شان- می باشد. اما با کمی دقت می بینیم که ابراز چنین نظری مغالطه‌ای بیش نیست. چرا که واقع‌گرایی دست به‌تحلیل و نقد روابط و معیارها می‌زند و غرض نهایی‌اش فاش و رسوا کردن معیارهای ضد انسانی و اعتلای روابط حاکم بر جامعه است. چون در فیلم‌های کیمیایی، چنان‌که خواهد آمد، تماشاگر با چنین قصد و هدفی روبرو نمی‌شود، من آن‌ها را واقع‌گرا نمی‌دانم. بلکه آن‌ها فیلم‌هایی هستند حادثه‌ای که کیمیایی با تکیه بر زمینه‌های واقعی، و اغراق در فرهنگ لومپنی، حوادث فیلم هایش را مؤثرتر می‌سازد. چنین کسی دیگر نمی‌تواند خود را هنرمند بخواند و مدعی ی رسالت روشنفکری نیز باشد. چنین فردی نمی‌تواند خود را نسبت به‌آن‌چه در پیرامونش می‌گذرد مسئول



در تمام فیلم‌های کیمیایی، «زن» دیده می‌شود. اما حضور زنان در فیلم‌هایی که اساساً بر محور زندگی ی مردان دور می‌زند، از حد جنبه‌های تزئینی فراتر نمی‌رود.

نمایی از فیلم قیصر-۱۳۴۸-

زنان با سرنوشتی تغییرناپذیر در حاشیه ی فیلم‌ها ظاهر می‌شوند و حضورشان در خط اصلی و درونی ی داستان فیلم اثری ندارد. پرداخت کیمیایی در همین نگاه کوتاه و گذرا به‌نقش زن، چنان بسته و بدون عمق است که گویی آن‌ها تنها صورتِ ممکن زن هستند. به‌دنبال هر سفری که مردی می‌رود، در هر تفریحی که مردی احتیاج دارد، در هرج‌وجالی که مردی به‌پا می‌کند و هر زمان که مردی می‌میرد، زنانی هستند که با گریه و التماس کردن، با رقصیدن و آواز خواندن، با دعا و نذبه و با موی و روی خراشیدن و شیون زدن، چهره بی‌مایه ی مردان خود را پُررنگ می‌کنند.

کیمیایی در فیلم‌هایش، میان دو فرهنگ سنتی و مدرن، بلا تکلیف است. می‌کوشد به‌تحلیل ظاهراً واقع‌نگر امروزی بپردازد، اما در نهایت احکامش از اخلاقیات فرهنگ سنتی سرچشمه می‌گیرد. از طرفی با تعهد و مسئولیت و واقع‌نگری ی امروزی آشنا است که پسند روشنفکران است و از طرفی داعیه‌دار «فرهنگ غیرتی- لومپنیسم» است که پسند توده‌هاست.

مسعود کیمیایی

هم کتابه‌های روشنفکری دارد و هم اخلاق سنتی را تأیید می‌کند و آوار این بلا تکلیفی در فیلم‌های او بیش از همه، بر سرِ نقش زن، خراب می‌شود. در فیلم‌های کیمیایی عموماً به دو دسته زن برمی‌خوریم: زنان «خوب» و زنان «بد».

1- زنان «خوب»، زنانی هستند غم‌خوار، چشم به در و چشم به‌راه مردان خود. آنها خودشان هیچ نیستند. زنانی بدون تخیل و تدبیر و چشم‌انداز. بدون آرزو، بدون رؤیا - حتی در خلوتشان-، ناتوان از تغییر دادن وضعیت خود یا دیگران، حتی بدون کوشش کردن. فاقد قدرت تصمیم‌گیری و بدون تأثیر در فکر و عمل دیگران. زنانی که ممکن است گاهی یق بزنند ولی به‌رحال به‌هرچه پیش آید راضی‌اند. زنانی مانند مادر قیصر، مادر رضاموتوری، نامزد صبور قیصر، مرجان بی‌کلام داش‌آکل، شوکت فیلم خاک و زنان گریان سفر سنگ.

2- زنان «بد»، زنانی هستند که به‌هردلیل، کاری جز ضجه‌زدن و التماس کردن می‌کنند. تمام زنانی که - درست یا نادرست- برای خودشان عقایدی دارند و تا حدودی می‌توانند در مورد زندگی ی خود تصمیم بگیرند. مثل زن امروزی ی فیلم خاک، زن امروزی ی فیلم بلوچ، زن امروزی ی فیلم رضاموتوری و امثال آن‌ها.

معیار این ارزش‌گذاری طبیعتاً فرهنگ سنتی و دقیق‌تر «فرهنگ غیرتی-لومپنیسم» است و وقتی کیمیایی می‌خواهد از چارچوب قفس خود قدمی فراتر بگذارد، دو نوع زن دیگر می‌آفریند: 1- زنانی که امکان چرخش دارند و طبیعتاً از زن «بد» به زن «خوب» تبدیل می‌شوند، مثل زن امروزی ی بلوچ و زن فیلم گوزن‌ها.

2- زنانی با مفهوم استعاری. مثل زن فرنگی در فیلم خاک و زن فیلم غزل.

ظاهراً زن فیلم خط قرمز در تقسیم‌بندی ی بالا نمی‌گنجد، اما چنان‌که خواهیم دید کیمیایی با تغییراتی که در فیلمنامه ی بیضایی، شب سمور، داده است یکبار دیگر دست به‌آفرینش زن آشنای ی خوب خود زده است.

نویسنده ی این مقاله پیشاپیش می‌داند که تقسیم‌بندی ی آدم‌ها به‌شکلی که گذشت از بنیاد غلط است، مگر در آثاری که در آن مردم فقط به بد و خوب تقسیم شده باشند نه به انسان‌های رو به‌کمال و درگیر شرایط. از این‌رو تمام زنان در فیلم‌های کیمیایی دچار فقر فرهنگی هستند که ناشی از نگاه کارگردان به‌زن است. منتهی او نوعی بی‌فرهنگی را خوب و نوعی را بد می‌داند. زن بی‌فرهنگی که غرور مرد را راضی کند «خوب» است و زن بی‌فرهنگی که در برابر غرور مرد بایستد «بد» است.

شاید آن‌چه کیمیایی در مورد زن در فیلم‌هایش می‌گوید، عمدی نباشد و از ناخودآگاه او تحت تأثیر ارزش‌های غلط و رایج جامعه و فرهنگ مسلط بر آن سرچشمه گرفته باشد، اما نکته در این‌جاست که هنرمند باید آگاه باشد و بدون فکر، ارزش نادرستی را که در جامعه مطرح است تأیید نکند و بکوشد تا نشان دهد اگر زنان دچار چنان افولی هستند بی‌شک اشکال در نظامی است که با تحمیل شرایط نابرابر و ارزش‌های غلط و منفی ی خود آنان را ندیده گرفته و سرنوشتشان را انکار کرده است. ■

نامه سرگشاده ترنگ عابدیان،

کارگردان فیلم «نه یک توهم»، به بهمن قبادی



موسیقی و فراز و نشیب کاری او به عنوان يك موسیقی‌دان می‌پردازد.

همچنین قطعه موسیقی پایانی فیلم «نه يك توهم» توسط محسن نامجو ساخته شده است. ترنگ عابدیان پیش از این در گفت‌وگو با موسیقی ما در این‌باره گفته بود: «برای اولین‌بار یکی از قطعه‌های محسن نامجو با صدای خواننده جوان دیگری خوانده شده است. این قطعه در تهران ضبط شده و فقط برای این فیلم ساخته شده تا مفهوم این فیلم را منعکس کند.»

ترنگ عابدیان متولد تهران است و تحصیلات خود را در عکاسی و فیلم‌سازی (کارگردانی و تدوین) در لندن انجام داده. از جمله کارهای او همکاری با جان مک‌کی، کارگردان اسکاتلندی به عنوان دستیار در 2 فیلم داستانی: نکته را گرفته، و محبوب (نمایش در فستیوال لندن و ادینبرا)، و فیلم‌برداری مستند – بم‌شاه بی‌دفاع – است که در جشنواره فجر 87 اکران شده است.

فیلم‌بردار اصلی فیلم «نه يك توهم» تورج اصلانی است و خود ترنگ عابدیان هم بعضی از صحنه‌های فیلم را فیلم‌برداری کرده‌است.

تدوین فیلم توسط ترنگ عابدیان و روح‌الله رضایی و همکاری تدوینگر شناخته شده اتریشی، میشل هادسک انجام شده است.

میشل هادسک (Michael Hudecek) تدوین‌گر و کارگردان اتریشی به‌همراه نادین میوز تدوین فیلم «پنهان» (2005) ساخته‌ی میشل هانکه را برعهده‌داشت که برای این فیلم برنده‌ی جایزه‌ی بهترین تدوین از مراسم جوایز سینمایی اروپا «European Film Awards» شدند. او تا به امروز کار تدوین چند فیلم سینمایی و شمار زیادی از آثار تلویزیونی در کشور اتریش را برعهده داشته است. در سال 2008 هم فیلم سینمایی «Halbzeit» را ساخته که کار تدوین آن‌را هم خودش برعهده داشته است.

«نه يك توهم» محصول مشترک شرکت nutsfilms و gams film اتریشی است.

همچنین این فیلم برای بخش رسمی مسابقه هنر فیپا در ژانویه 2010 فرانسه انتخاب شده است تا پس از آن در جشنواره‌های دیگری از آمریکا، فرانسه، اتریش و غیره نمایش داده شود. فستیوال فیپا یکی از مهم‌ترین فستیوال‌های دنیا برای فیلم‌های مستند است که در آن پخش‌کننده‌های بسیاری برای دیدن و انتخاب جدیدترین آثار هنری در این زمینه می‌روند.

اولین اکران بین‌المللی فیلم «نه يك توهم» در بخش مسابقه سی و سومین جشنواره ساوپالو بود و قرار است تا اکران آن در اواخر ژانویه در وین و لندن همراه با کنفرانس مطبوعاتی صورت گیرد.

■ ■ ■

يك توهم» به ایشان منتقل کرده بودم و از نزدیک با من در طول چند سال همکاری کرده بود و البته راف کات فیلم را هم دیده بود، دیگر نیازی به دیدن محتوای این فیلم احساس نکردید. اگر این‌طور که می‌گویید آقای کیارستمی شما را به گوشه‌ای کشیده و گفته که فیلم‌تان دروغ است، من ناچار رسماً و در عموم می‌گویم که این‌طور است. هرچند خوشبختانه رابطه صادقانه فیلم‌ساز با موضوع، بازیگران یا نابازیگران در سینما پنهان‌شدنی نیست. شما در مصاحبه با یک رسانه خارجی گفته‌اید که فیلم را در ۱۷ روز ساختید، سناریو را سر صحنه می‌نوشتید، و چون بعد از ۳ سال نتوانستید مجوز برای ساخت فیلم دیگری بگیرید، گفتید که یک فیلم کوچک بسازید. آقای قبادی باور کنید اینکه شما برای فیلم دیگری مجوز نگرفتید اصلاً دلیل خوبی برای ساخت یک فیلم کوچک به قول خودتان، برای تصویر کردن مسأله مهم و دردناک موسیقی و جوانان ایران نیست. این نگاه واقعا تحقیرآمیز است. معلوم است که شما نمی‌توانید آسوده بخواهید، مگر اینکه به این نوع برخوردها پایان دهید و به جای انتقاد از دیگران، گاهی هم به خود بیندازید.

باعث تأسف شدید من است که فیلم‌بردار اصلی فیلم، بعد از سال‌ها کار در شرایط عجیب و طاقت‌فرسا، برای فیلمی که به مسائل اجتماعی، معنوی، حس و حال موزیسین‌های جوان و زنان ایران و اهمیت موسیقی و آزادی بیان می‌پردازد، بدون در نظر گرفتن اصول حرفه‌ای و اخلاقی و کاملاً بی‌تعهد، نه تنها به کار و زحمت خود بلکه به من و همه کسانی که در تولید مستند «نه یک توهم» دخیل هستند یا در آن حضور دارند بی‌احترامی کرد، و فکر، کانسپت و ایده‌های بسیاری از آن را بدون اجازه فیلم‌ساز به دیگری فروخت؛ و آن فیلم‌ساز دیگر هم شما هستید که قسمتی از این مسئولیت به شما بر می‌گردد.

آقای قبادی آیا فکر نمی‌کنید یکی از دلایل شرایط ناپسند سینمای ایران وجود این نوع رفتارها و سواستفاده‌ها است و چون در ایران قوانین حقوق مولف اجرا نمی‌شود، حقوق معنوی و مادی افراد نابود می‌شود؟ آیا باید این‌ها را زیر پا گذاشت؟ باید پرسید بر سر کارگردان فیلم «زمانی برای مستی اسبها» در سرزمین فوق‌العاده کردستان چه آمده؟ امید است با صداقت، تعهد و با احترام به بقیه، فیلم دیگری بسازید که از آن خود شما باشد. بله مردم بهترین داوران هستند.

ترنگ عابدیان؛

12 دسامبر ۲۰۰۹، 21 آذر 1388 – وین»

لازم به ذکر است که فیلم «نه يك توهم»، فیلمی مستند است با زمان 85 دقیقه که به زندگی يك موزیسین زن جوان در تهران و مسائل حیطه

اصول حرفه‌ای سینما و اخلاق، و بدون توجه به حقوق مولف نسخه‌برداری و برای ساخت فیلم «کسی از گربه‌های ایرانی خبر ندارد» استفاده کردید. راستی شما اگر جای من بودید چه می‌کردید؟ راستی شما چگونه می‌توانید آسوده بخواهید؟

من برای خوانندگان این مطلب توضیح می‌دهم که تحقیق فیلم «نه یک توهم» از سال ۲۰۰۲ کلید خورد و تولید آن از سال ۲۰۰۳ میلادی، با فیلم‌برداری آقای اصلانی آغاز شد و تنها با بودجه شخصی و حمایت شماری از اهالی موسیقی از سنتی تا کلاسیک و آلترناتیو، و چند نفر از اهالی حرفه‌ای سینما به ثمر رسیده است. این فیلم برای اولین بار به طور رسمی و کامل در اکتبر ۲۰۰۹ در جشنواره فیلم ساوپائولو برزیل به نمایش درآمد. من در تابستان ۲۰۰۸ با تعجب شنیدم که آقای قبادی قرار است فیلمی در مورد موزیسین‌های آلترناتیو در تهران بسازد و با کمال حیرت معلوم شد که آقای اصلانی هم قرار است به عنوان فیلم‌بردار با ایشان در این پروژه و برای اولین بار همکاری کند، که خود این همکاری از طرف آقای اصلانی از نظر حرفه‌ای بسیار سؤال‌برانگیز است.

آقای قبادی حتماً به خاطر دارید که شما از طریق آقای اصلانی برای من پیغام فرستادید و خواستید محتوای فیلم‌برداری شده فیلم «نه یک توهم» و راف کات آن را ببینید. با اینکه من تمایل خود را به ملاقات با شما ابراز کردم، متأسفانه این دیدار هرگز صورت نگرفت و دیگر تماسی با من برقرار نکردید و فیلم‌برداری فیلم «کسی از گربه‌های ایرانی خبر ندارد» را شروع کردید. واقعیت این است که من انتظار آنچه در این فیلم دیدم را نداشتم.

به هرحال چون در قرن ۲۱ بی‌سر می‌پریم و با توجه به اینکه فیلم «کسی از گربه‌های ایرانی خبر ندارد» در شهر وین که مراحل پایانی فیلم «نه یک توهم» در این شهر انجام شده، به نمایش در آمده و در جشنواره ساوپائولو هم بطور همزمان حضور داشت، – و من در این مدت کوتاه بارها از سوی مخاطبین مورد سوال قرار گرفته‌ام – برای احقاق حقوق فیلم که داستانی انسانی را به تصویر می‌کشد – و برای حقوق همه دست‌اندرکاران و کسانی که در این فیلم حضور دارند – و چون اخیراً از شرف و تعهد و آسوده خوابیدن صحبت کردید، خود را موظف به نوشتن این مطلب برای شخص شما، آقای تورج اصلانی، اهالی حرفه‌ای و دوستداران سینما و موسیقی ایران و مخاطبین این فیلم‌ها می‌دانم.

آقای قبادی اکنون آنچه مشخص است این است که با حضور آقای اصلانی که من بسیاری از تفکرات، نگرش و ایده‌های سینمایی، تحقیقات خود در زمینه موسیقی، موسیقی آلترناتیو، شهر تهران و روابط مربوط به آن را با جزئیات در جهت ساخت فیلم «نه

بهمن قبادی تحقیقات، ایده، فضاها، ریتم، فرم و اجرای فیلم من را به سرقت برده است.

سینمای ما- ترنگ عابدیان کارگردان فیلم بلند مستند داستانی «نه يك توهم» که درباره‌ی زندگی موزیسین جوانی در تهران است، می‌گوید که بهمن قبادی از تحقیقات انجام گرفته تا ایده‌های اجرا شده، برخی لوکیشن‌ها، فضاها، فرم و ریتم فیلم «کسی از گربه‌های ایرانی خبر ندارد» را از روی فیلم او کپی کرده است.

ترنگ عابدیان در همین رابطه نامه سرگشاده‌ای به بهمن قبادی نوشته و آن‌را به‌صورت اختصاصی در اختیار سایت موسیقی ما قرار داده است. متن کامل این نامه را با عنوان «آقای بهمن قبادی، راستی شما چگونه می‌توانید آسوده بخواهید؟» در زیر می‌خوانید: «من فیلم‌ساز جوان ایرانی و همان‌طور که می‌دانید کارگردان و تهیه‌کننده فیلم مستند بلند «نه یک توهم» با فیلم‌برداری آقای تورج اصلانی هستم. فیلمی که از طریق داستان، زندگی یک موزیسین آلترناتیو در تهران، دغدغه‌های جوانان اهالی موسیقی، و مسائل مربوط به آن را در جامعه ایران مطرح می‌کند. در این فیلم مستند، شهر تهران – که متولد و بزرگ شده آن هستم – با دقت و به عنوان یک شخصیت همراه با شعر و موسیقی به تصویر کشیده شده است.

در این دوره تاریخی دیگر همه به روشنی می‌دانیم که دائم در حال تحقیر شدن هستیم و دروغ و سفسطه بیداد می‌کند، که حقوق بسیاری دائم پایمال می‌شود. این موضوع تکراری را هم بارها شنیده، خوانده و یا دیده‌ایم که خیلی از کارهایی که توسط شخص مشهور و با پشتوانه مالی عرضه می‌شوند، حاصل کار، تفکر و زحمت کسانی دیگر هستند که گاه ناشناس باقی‌مانده و یا در فقر می‌میرند.

آقای قبادی، شما و آقای تورج اصلانی از خط اصلی داستان فیلم «نه یک توهم»، از تحقیقات انجام گرفته تا ایده‌های اجرا شده، برخی لوکیشن‌های خاص، فضاها، فرم و ریتم و تدوین قسمت‌هایی از آن و حتی ایده برخی از قسمت‌های فیلم‌برداری شده که من در تدوین استفاده نکرده‌ام هم، بدون اجازه، بی‌احترام به

روشنگر متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

Beneath the Veil- by Mary Apick- My Review

Sayeh Hassan

Published on Saturday, April 10, 2010



I just came back from watching the play "Beneath the Veil" by Mary Apick, which I left feeling disturbed and very confused. From reading reviews about the play and Ms. Apick's work I was expecting a play which portrayed the oppression of women by the Islamic Regime and other Islamic Countries.

The play focused on three individuals and their stories. The first individual was Zahra Kazemi, an Iranian/Canadian journalist who was arrested while taking pictures of the Evin Prison and was murdered by the Islamic Regime. The second individual was a young 16 years old Iranian girl who committed suicide after being humiliated in school and having her hair cut off, because she was in pos-

session of Michael Jackson pictures. The last character was a Saudi Arabian woman who had a very rich husband, and had everything imaginable, but did not have her freedom. Her husband had four wives and many lovers, which had led her to take on a lover. During the play she pointed out that if it were found out that she was having an affair she would be stoned to death.

What disturbed and confused me was the second part of the play. At some point one of the actresses who was playing the role of the 16 year old Melody came on stage and made a speech about how she grew up in the US and had freely decided to cover her hair with the hejab. What is important to keep in mind is the fact that while one woman in 100's or even 1000's maybe able to make her own decision about wearing the hejab or even the Burka, there are 1000's more women who do not have that choice. Islam does not give that freedom of choice to women; neither do their religious fathers, brothers or hus-

bands. Women in Iran do not have the choice to wear what they choose, they must wear the hejab or face imprisonment, fines, beatings and flogging, because they live in an Islamic Country.

The part that was most disturbing to me was the bit which I saw as the attack on the new law which was passed in Quebec recently, which requires that women who are working for the government or receiving any type of government service must reveal their face and can't hide it behind a burka. The play portrayed a young woman with a burka covering her entire face and body trying to take a picture for her licence and she wasn't allowed to do so. The young woman calls her lawyer and then states that she will be suing the government. As a Canadian/Iranian I was very much offended and very confused as I could not figure out how this was related to "Beneath the Veil".

Number of other people felt the same way as I did and some walked out of the theatre in the middle of the play. I

was tempted to do the same but I wanted to watch it to the end so that I could write about it.

I would personally give this play a 4 out of 10 only because it was dedicated to Zahra Kazemi, but I would not attend this play or any other play but Ms. Apick again as I felt the advertisement and interviews leading up to it was extremely misleading.

Last but not least as many may be aware the mouth piece for the Islamic Regime (disguised as a human rights activist) Shirin Ebadi will be in Toronto on April 26th for a special event, and tonight's play was full of advertisement for Shirin Ebadi, which speaks for itself. I won't be getting into that issue here as I will write something else about Ms. Ebadi, but sufficient to say Ms. Ebadi has stated on numerous occasions that Iranians are not ready for a secular Iran and is an open promoter of reform rather than Regime Change. All in all an extremely disappointing evening, I would not do it again. ■

آیا از بام منزل و یا کارگاه خود استفاده بهینه را می برید؟
آیا بخشی از زمین کشاورزی و یا غیر کشاورزی شما بلا استفاده است؟
آیا می دانید که می توانید علاوه بر تولید برق از انرژیهای پاک و تجدید پذیر در ضمن ایفای نقش انسانی خویش در کمک به بهبود محیط زیست، می توانید سرمایه گذاری مطمئن با بازدهی تا بالای ۱۴ درصد در سال را نیز داشته باشید؟
آیا می دانید قرارداد، مبلغ خرید برق تولیدی از شما و پرداخت ماهانه آن به شما تا حداقل ۲۰ سال توسط اداره برق اونتاریو تضمین می شود؟
آیا می دانید طرف قرارداد شما دولتی است؟

جواب سوالاتتان و بیشتر را از همراه صدیق و فنی خود مهندس امیر مکی با بیش از ۱۶ سال سابقه در زمینه طراحی، نظارت و مدیریت پروژه های انرژیهای تجدید پذیر بپرسید.

خدمات مشاوره، امکان سنجی، مدیریت پروژه و نظارت بر اجرای سیستمهای انرژی خورشیدی و بادی.

- مشاور و مدیر پروژه های تولید برق از انرژیهای خورشیدی و بادی در اونتاریو
- تکنولوژیست ثبت شده در تورنتو (OACETT)
- عضویت در سازمان انرژی خورشیدی از سال ۱۹۹۴
- دارای مدرک فوق لیسانس معماری با بیش از ۱۴ سال تجربه در زمینه تخصصی، اجراء و استفاده از انرژیهای نو در ساختمان
- دارای مدرک و سابقه مدیریت اجرایی از سازمان مدیریت صنعتی





شماره تلفن همراه: ۶۴۷ ۲۸۱ ۷۶۷۲

پست الکترونیک: amir.makkie@gmail.com

من دلم می خواهد

من دلم می خواهد
 خانه ای داشته باشم پر دوست
 کنج هر دیوارش
 دوستهایم بنشینند آرام
 گل بگو گل بشنو
 هرکسی می خواهد
 وارد خانه پر عشق و صفایم گردد
 یک سبد بوی گل سرف
 به من هدیه کند
 شرط وارد گشتن
 شست و شوی دلباست
 شرط آن داشتن
 یک دل بی رنگ و ریاست
 بر درش برگ کلی می گویم
 روی آن با قلم سبز بهار
 می نویسم ای یار
 خانه ی ما اینباست
 تا که سهراب نپرسد دیگر
 « خانه دوست کجاست؟ »

فریدون مشیری

□□□



من همدست توده ام

تا آن دم که توطئه می کند گسستن زنجیر را

(احمد شاملو)



شعری از ملک الشعرا بهار

از زمین آه و فغان را زیب گردون می کنند
گاه عریان گشته با زنجیر می‌کوبند پشت
گه کفن پوشیده، فرق خویش پر خون می کنند
گه به یاد تشنه کامان زمین کربلا
جویبار دیده را از گریه جیحون می کنند
«وز دروغ کهنه ی «یا لیتنا کنا معك
شاه دین را كوك و زینب را جگر خون می کنند
خادم شمر کنونی گشته، وانگه ناله ها
با دو صد لعنت ز دست شمر ملعون می کنند
بر «یزید» زنده می‌گویند هر دم، صد مجیز
پس شماتت بر یزید مرده ی دون می کنند
پیش ایشان صد عیدالله سر پا، وین گروه
ناله از دست «عیدالله مدفون» می کنند
حق گواه است، ار محمد زنده گردد ور علی
هر دو را تسلیم نواب همایون می کنند
آید از دروازه شمران اگر روزی حسین،
شامش از دروازه دولاب بیرون می کنند
حضرت عباس اگر آید پی يك جرعه آب،
مشك او را در دم دروازه وارون می کنند
گر علي اصغر بیاید بر در دكانشان
در دو پول، آن طفل را يك پول، مغبون می کنند
ور علي اكبر بخواهد یاری از این کوفیان،
روزپنهان گشته، شب بر وي شبخون می کنند
لیک اگر زین ناکسان خانم بخواهد ابن سعد
خانم ار پیدا نشد، دعوت زخاتون می‌کنند
گر یزید مقتدر پا بر سر ایشان نهد،
خاك پایش را به آب دیده معجون می کنند
سندی شاهک، بر ز هادشان، پیغمبر است
هی نشسته لعن بر هارون و مامون می‌کنند
خود اسیرانند در بند جفای ظالمان،
بر اسیران عرب این نوحه ها چون می کنند؟
تا خرنند این قوم، رندان خرسواری می کنند
وین خران در زیر ایشان آه و زاری می کنند

□□□



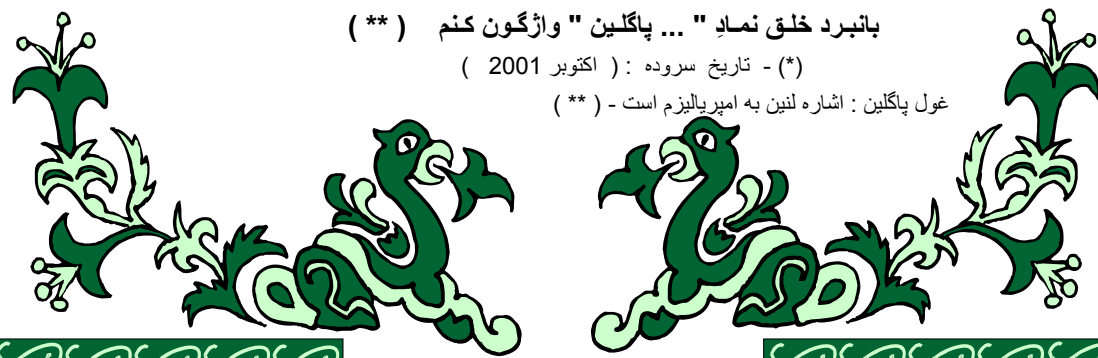
شعری از : (میمه توفی

بانبرد خلق ... (*)

نییم لاله که دلم را غرق خون کنم
چو دشنه ام که دل دشمن چون کنم
نییم درخت بید که بلرزم از نسیم سحر
چون سرو رسا باد خزان را زیون کنم
نییم گرداب که بچرخم به دور خویش
کوهه ای موجم خیزش در بحر نیلگون کنم
نییم عندلیب که نشینم به شاخه ای گل
پرواز چو عقاب بر سپهر نیلگون کنم
نییم سنگ صبور که خود بشکنم از غم
نعره آزادی ز شیپور نبرد بیرون کنم
نانکه از رزم و ستیز لاف ها زدند
گشتند موم دست "نظم نوین" چون کنم
با پا بوسی "غول ... " گرفتند "زمام" ملک
بانبرد خلق نماد " ... پاگلین " واژگون کنم (**)

(*) - تاریخ سروده : (اکتوبر ۲۰۰۱)

غول پاگلین : اشاره لنین به امپریالیزم است - (**)



در حاشیه ی عروسی

مُنْجی ما آمد، مُنْجی ما می آید
از گور برخاسته ای
که به اصطلاح ملت شعر را بسیج کرد، و بسیج می کند.
چشمان مُنْجی، وحشت را تعریف می کند
و سه گرمه هایش عین میر غضب افسانه ای است.
کتاب لغت، او را مترادف هول می نشانند
و فرهنگنامه ی آتی، اگر هنوز انسانیتی در کار باشد،
شتر مطلقش خواهد نامید.
با سرسام پیرامونش و با گرد و خاک گذرش
سالها گوشها نشنیدند و چشمها ندیدند
جایی هم برای قمری نبود تا بی دردسر دانه برگردد.
ایکاش با اینهمه درماندگی، ناجی حقارت را درونی نکند.
تباهی ما را در خود فرو برد، و هنوز در خود فرو می‌برد
با توجیه بیشتر تلف می‌شویم، با توجیه، زنده زنده،
تابوت نعش خویش می شویم و متوهم گور به گور
بی آنکه سرافراز مرده باشیم ما بازندگان از خود راضی.
هزاران شکوفه پایمال مایند.
ای سلاطین متکبر، ای شاهزادگان بیشراف، ای شهروندان بی همت
از چه فرار می کنیم؟
از روحانی فاسد؟
حالا دیگر فرار، خودش فراری می شود و محو...
اما وداع را آشنایی پیوست می‌کند
و یاس
باغ دلگشا نیست، هیولایی است که پشت پنجره شکلک در می آورد.
ضیافت دنیا، بی من و بی ما، راه خود می رود
عروسان می خوانند و می رقصند
دامادان غرق نوشانوش
انگار غمهای عالم را نمی دانند...

(مهدی استعدادی شاد)

از: سایت. کانون نویسندگان ایران (در تبعید)



در سوگ مروارید گرانبهائی

که از دست دادیم

با تاسف و نابوری خبر درگذشت بانوی گرامی، مروارید کمیابمان، مادر رفیق عزیزم داریوش کاید پور، رفیق کمونیست و مبارزم که به دست نیروهای ارتجاعی حافظ رژیم سر مایه جمهوری اسلامی در سال 67 به هنگام قتل عام زندانیان سیاسی اعدام شد، را دریافت کردم. مادر مروارید زنی بی نظیر با خصوصیات عالی ووالای انسانی بود و در تمامی زندگی پر بار خود با مشکلات و سختی های فراوانی، چه در دوران نظام دیکتاتوری سلطنتی و چه در دوران رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی دست بگر بیان بود. در هر 2 رژیم، فرزندان کمونیست و انقلابی او به دلیل فعالیتهای سیاسی و انقلابی دستگیر، شکنجه و به مدت زمان طولانی در زندان بودند، که متأسفانه رفیق مبارز و مقاوم و عزیزم داریوش کاید پور در سال 67 اعدام شد. مادر کاید پور نمونه و مظهر انسانی آگاه با پرنسیپهای والای انسانی، و مادری فداکار و از خود گذشته بودند. اندوه جا نگاه درگذشت ایشان بسیار عظیم است و انسان به سختی تاب تحمل در برابر آن رامیتواند داشته باشد. درگذشت این مادر عزیز خاوران را به فرزندان ایشان، فامیل و نزدیکان و رفقای عزیزی که او را از نزدیک میشناختند، از صمیم قلب تسلیت میگویم. یادش برای همیشه در قلب و اذهان تمام کسانی که برای جامعه ای عاری از استثمار و بیعدالتی مبارزه میکنند باقی است.

شهناز قنبری

یکشنبه 21 مارس 2010
مصادف با 1 فروردین 89

□□□



ابوالقاسم لاهوتی

(علی ضرابی)

خود در سفرهائیکه به تاجیکستان داشته ام شاهد احترامی که مردم فرهنگ دوست تاجیک به این شاعرهم زبان خود می گذشتند بوده ام. لاهوتی درتاجیکستان از مقام شامخی برخوردار بود. شاید خیلی ها ندانند که لاهوتی تا آخر عمر ریاست اکادمی علوم تاجیکستان را عهده داربود. بعضی ها معتقدند لاهوتی قبل از نیما شعر نیمایی سروده. برای نمونه ترجمه شعر زیبای ویکتور هوگو(سنگرخونین) که بطور شکسته و



یکسره سروده و کاملاً شبیه سروده های نیما است را مطالعه می فرمائید.

رزم آوران سنگرخونین شدند اسیر
باکودکی دلیر
به سن دوازده
آن جابدی تو هم؟
بله با این دلاوران
پس ما کنیم جسم ترا
هم نشان به تیر
تا آن که نوبت تو رسد
منتظر بمان

پس به اعتبارباید لاهوتی را اولین کسی دانست که قبل ازنیما شعرنوسروده است. لاهوتی ازمبارزین روبند وحجاب زنان بود به شمارمی آمد. لاهوتی شعرسه مصرعی هم داشته است برای نمونه:

زن خود را که ناموست شماری
اگر پوشیده میداری چه دانند
که تو ناموس داری یا نداری

لاهوتی شاعری بود که اشعار خود را به زبانی ساده و قابل فهم برای همه طبقات میسرود فهم اشعار او بسیار آسان و هیچ گاه ازکلمات به اصطلاح قلمبه ثلمبه استفاده نمیکرد. او شعر خود را برای مظلومان و علیه ستمکاران می سرود. او تنها شاعری نیست که علم طغیان علیه زور و استبداد برافراشته شاید میشود گفت که غالب پویندگان راه حقیقت که ما در این عصر واژه فرانسه آن یعنی سوسیالیسم را به جای راه حقیقت بکار می بریم. اهل ادب و شعر بوده اند از زمان سعدی - حافظ - مولانا جلال الدین رومی - باباطاهر- شهیدبلخی- خیام و در این زمان ازنیما گرفته تا ملک الشعرا- اخوان ثالث - فرخی یزدی - میرزاده عشقی و همه شعرای راه حقیقت. نه آنها که ادب و شعر را برای خود دکان کسب کار ساخته بودند مانند قآنی تهرانی و اما تنها شعرا نبودند که جاده حقیقت یا بقول مردم زمان ما راه سوسیالیسم را می پیمودند.

ابوالقاسم لاهوتی نیز یکی از فرزندان آزادیخواه این مرز و بوم بود که مثل دیگر مبارزان با استبداد همواره زیر ستم و زور، تمام حیات خود را در جنگ با فساد و استبداد می گذرانند و به امید در آغوش گرفتن دموکراسی زیر تیغ جلادان می نشینند. نام اصلی لاهوتی ابوالقاسم الهامی بود و در سال 1305 قمری در کرمانشاه متولد شد. پدر و مادر او هر دو اهل شعر و ادب بودند و لاهوتی نیز با تشویق این پدر و مادر فرهنگی پس از ده سال تحصیل برای ادامه تحصیل به تهران فرستاده شد و از آنجا که امکانات مالی خانواده او این امکان را نمیداد، یکی از بستگان آنها که هوش و درایت ابوالقاسم را محک زده بود حاضر شد هزینه تحصیل او را در تهران قبول کند و ابوالقاسم جوان را به تهران فرستادند و در همان ایام که بیش از هفده سال نداشت غزلی را گفت و به آدرس روزنامه حبل المتین که در هندوستان منتشر میشد فرستاد. و غزل او سخت مورد توجه گردانندگان حبل المتین قرار گرفت و منتشر شد. ابوالقاسم الهامی در آن غزل، خود را ابوالقاسم لاهوتی خوانده بود و این نام تا دم مرگ همراه او بود. این غزل نام او را در هندوستان و ایران بر سر زبانها انداخت. لاهوتی در جریان جنگ اول جهانی در صف آزادیخواهان قرار گرفت و در همان زمان وارد خدمت ژاندامری که در آن ایام زیر نظر سوئیسها بود، شد. او آزادیخواهی بی پروا بود خواسته های دلش را در قالب شعر در همه محافل بدون هراس بازگو می کرد و اشعارش را روزنامه های پیشرو منتشر می کردند. این بی پروائیها تا بدانجا رسید که او را به جرم خرابکاری تحت تعقیب و حکم اعدام برای وی صادر شد. و لاهوتی به ترکیه گریخت و در آنجا زندگی سختی را تحمل میکرد. و در استانبول با میرزا علی اکبر طاهرزاده شاعر طنز سرا آشنا شد و اشعار انتقادی و طنزگونه لاهوتی که تنها حربه او علیه جامعه فاسد و مستبد آن زمان بود. یادگاران ایام هست. ولی پس از سه سال به کرمانشاه بازگشت و روزنامه بیستون را که حربه ای علیه استبداد و نماد آزادیخواهی و دموکراسی بود منتشر کرد و در آن زمان قوای اروپای مرکزی شکست را پذیرفت و او معتقد شد که برای مبارزه با ظلم در ایران قلم او راهر آن می شکند. و مجددا عازم استانبول شد و مبارزات خود را در آنجا شروع کرد اشعار وی در روزنامه های حبل المتین و ایران نو و دیگر نشریات آزادیخواه منتشر میشد. در سال 1340 هجری قمری با شفاعت فخر السلطنه فرمانفرما حاکم تبریز به ایران بازگشت و با همان درجه قبلی در ژاندامری مشغول به خدمت شد و در ژاندامری تبریز رشادتها از او به وقوع پیوست و همواره با قوای استبداد در جنگ بود. او پس از در شکست انقلابیون از تبریز به تاجیکستان فرار کرد و در آنجا به آموزگاری و خدمت در فرنگ مشغول شد.

لاهوتی در تاجیکستان بیشتر با ظلمی که به طبقه فقیر وارد میشود از نزدیک آشنا شد و بعنوان سوسیالیستی حامی محرومان از ظلمی که علیه محرومان در روسیه شوروی حکم فرما بود سخت رنج می برد. ولی در آن زمان کسی را قدرت مبارزه با سیستم استالینی نبود. وی قلباً به لنین عشق می ورزید و به همان اندازه از استالین متفرد بود. دیوان اشعار لاهوتی به کرات در اتحاد جماهیر شوروی منتشر شده و بعضی از ترانه های او راهم اکنون مردم تاجیک می خوانند. من

■ ■ ■

بیوگرافی و شعری از روشنک داریوش



این شعر آلمانی روشنک داریوش خطاب به زنان است که در نمایشی با عنوان: "کاروان صلح: مقصد افغانستان" اجرا شد.

برگردان به فارسی: خلیل رستم خانی

«تنها تو مرا درک می کنی

با تو می رقصم

زبان ما را ندیده اند،

همان ها که ما را "خواهر" نامیدند،

اما در بطن وجودشان، برای ما احترامی قائل نبودند.

این واژه را به لجن کشیدند،

از آن برای تحقیرمان بهره بردند

تا ما را از زندگی اجتماعی حذف کنند،

بر ما فرمان برانند.

خواهر، حجابت را جلوتر بکش!

خواهر، ماتیکت را پاک کن!

"ورودی خواهران" همچون "دستشویی خواهران"!

ادعا می کنند ما جواهراتی هستیم که

باید ازمان نگهداری شود،

اما در حقیقت،

ما را به سنگ های بی ارزشی تبدیل کرده اند

که همچون بادمجان های بی دست و پا، در خیابان قل می خوریم.

می خواستند احساسات ما را هم بدزدند،

و احساسات خودشان را بگذارند جای آن.

شادی همگانی ممنوع بود.

باید برادران، شوهران و پسران ما را تقدیم جنگ هایشان می کردیم

و نباید اندوه ما را برای عزیزانمان ابراز می کردیم.

پیش از بیست سال است که

برخی از ما زندگی را جز این نمی شناسد!

و اکنون شما یک باره رخ می نمایید،

پوسته بادمجانی را پاره می کنید،

آن را پیش پای استثمارگران، به زمین می کوبید،

و پایتخت تان را اشغال می کنید!

اگر زبان ما را ندیده بودند،

می توانستیم بگوییم: "دلم با توست خواهر، در شادیت شریکم!"

اما در کشور من،

هنوز این واژه در قلمرو حاکمیت آن هاست.

پس،

ترجیح می دهم واژه "زن" را به کار گیرم،

آن ها از این واژه استفاده نمی کنند،

از آن هراس دارند.

ما زنان با نیروی شگرف مان، زبان ما را باز پس خواهیم گرفت

و کشورمان را نیز،

و با شما، با هم، جشنی بر پا خواهیم کرد! ■

برگرداند که در سال ۱۳۷۴ منتشر شد.

رمان مفصل سه جلدی «در تبعید» نوشته لیون فویشت وانگر که سرگذشت تبعیدیان آلمان در دوران سلطه هیتلر و نازی هاست را نیز روشنک آگاهانه برای ترجمه برگزیده بود.

شباهت های فراوانی در این رمان میان وضعیت آلمانی های تبعیدی و ایرانیان تبعیدی و مهاجر در سال های پس از انقلاب ۵۷ می توان یافت.

بخش «میهمانان دل گرفته» در جلد نخست این رمان این شباهت ها را بخوبی نشان می دهد.

خاکستر را...

می خواست که خاکسترش را بر فراز رود زیبای ایزار در مونیخ بپاشد. خلیل رستم خانی رفیق و همسرش می نویسد: «سال های جوانی و نوجوانی اش را در مونیخ سپری کرده بود و به این شهر و به رود ایزار که از میان آن می گذرد، علاقه زیادی داشت. در طی این بیست سال زندگی مشترک مان، بارها به من گفته بود: خاکستر مرا برفراز ایزار بپاش. همواره این سخن او را به شوخی برگزار می کردم. زمانی که ما را ترک کرد و با حقیقت تلخ انتخاب محل خاکسپاری روبرو شدیم، یکی از خویشان یادآوری کرد که در سال ۱۳۶۳، بر سر مزار یکی از دوستان آلمانی اش در وست فریدهوف، از زیبایی آن گفته و اظهار کرده بود من هم دلم می خواهد در این جا به خاک سپرده شوم. و اکنون با فاصله ای حدود بیست متر از همان دوست در قطعه ۲۱۰ آرام گرفته است...»

برگرفته از وب لاگ: سهیل آصفی

روشنک داریوش (۱۳۸۲ - ۱۳۳۰) مترجم، عضو کانون نویسندگان ایران و فعال سیاسی اجتماعی، در آلمان تحصیل کرده بود، زبان آلمانی را خوب می دانست و کتاب هایی از آلمانی به فارسی و متن هایی از فارسی به آلمانی ترجمه کرد.

او در مدت عمر کوتاه خود، هرآنچه برای ترجمه برگزید و به فارسی برگرداند با توجه به ضرورت های زمانی و فرهنگی دوران معاصر و بخصوص جریان های سیاسی و اجتماعی و روشنفکری ایران بود.

مانس اشپربر، نویسنده آلمانی را نخستین بار روشنک داریوش بود که با ترجمه رمان بلندش «قطره اشکی در اقیانوس» در سال های آغاز دهه ی شصت، به فارسی زبان شناساند. پس از این کتاب بود که کریم قصیم «نقد و تحلیل جباریت» نوشته اشپربر را به فارسی ترجمه کرد.

یکی دو سال بعد، روشنک کتاب «هفت گفت و گو و سه مقاله» شامل مصاحبه هایی با مانس اشپربر را به فارسی برگرداند.

«چرخنده» فیلمنامه ای از ژان پل سارتر دومین کتابی بود که روشنک به فارسی ترجمه کرد و نخستین کتاب نشر «روشننگر» بود که متأسفانه چند سال بعد، به دلایلی او و چند تن از یارانش آن را رها کردند تا به «روشننگران» بدل شد.

«لنا، ماجرای جنگ و داستان ده ما» (نشر دیگر) نوشته کته رشایس از ترجمه های دیگر اوست. همچنان که از نام این کتاب پیداست، به جنگ و ویرانی ها و رنج ها و فاجعه های ناشی از آن می پردازد. این کتاب در سال ۱۳۷۸ منتشر شد.

کتاب «قرن من» نوشته ی گونترگراس را در سال ۱۳۷۹ ترجمه و منتشر کرد.

کتاب «انسان دوستی و خشونت» نوشته مرلوپونتی را در دهه ی ۱۳۶۰ به فارسی



سیامک ستوده

تاریخ اسلام

مرگ ابوطالب و بی دفاع شدن محمد

به این فکر می افتد تا با آوردن داستان ساختگی جنیان، هم روحیه هواداران خود را که اکنون ضعیف تر از قبل شده، بالا ببرد، و هم نظر دیگران را به پیغمبری خویش جلب و موقعیت لرزان خود را بهبود بخشد .

داستان جنیان از این قرا بوده که محمد ادعا میکند که در راه بازگشت از طائف، هفت تن از جنیان به نامهای حسا، مسا، شارصه، ناحر، لاورد، سارسان و احقب پس از شنیدن آیه های قران، بهنگامی که او مشغول نماز بوده است، به او ایمان می آورند، و بعد کل طایفه جنیان با او همراه و در شبی که به "لیلة ألجن" معروف می شود با وی نماز می گذارند.

"ای رسول ما یاد آر وقتی را که ما تنی چند از جنیان را متوجه تو گردانیدیم تا استماع آیات قران کنند...چون قرائت تمام شد ایمان آوردند و به سوی قومشان برای تبايع و هدایت باز گردیدند."

داستان دیگر، داستان ساختگی شکافته شدن ماه یا شق القمر است که البته آنرا، آنطور که برای هواداران خود تعریف میکند، فقط خود او میبندد و بعنوان معجزه و دلیلی بر پیغمبری خود می آورد.

"ان ساعت ،قیامت، یا قیام رسول حق، نزدیک آمده ماه آسمان شکافته شد. اکنون کافران ، آیت و معجزه بزرگی (چون شکافتن ماه را هم) ببینند، باز اعراض کرده گویند که این سحری کامل است."

داستان دیگر داستان رم بوده است که پس از آنکه، در زمان محمد، رمیها در قسطنطنیه از ایرانیان شکست می خورند. خدا به محمد خبر میدهد! که طی چند سال دیگر رمیها ایرانیان را شکست میدهند. این را محمد در آیه ای میآورد:

"ألم (اشاره به اسماء یا اسرار کتاب الهی است) رومیان مغلوب فارسیان شدند در جنگی که به نزدیکتر زمین (به دیار عرب) واقع شد و آنها پس از مغلوب شدن فعلی بزودی بر پارسیان باز غلبه خواهند کرد (این غلبه رومیان) در چند سالی خواهد شد و کلیه امور عالم از قبل از این و بعد از این همه به امر خداست"

ابوبکر بر سر پیروزی رمیها طی 5 سال آینده با "أَبِي بَن خَلَف" بر سر يك "نود" شتر شرط بندی می کند. محمد به ابوبکر می گوید "مال (خطر) را زیادت کن و مهلت را بیشتر. ابوبکر خطر (مال شرطی) را دو نود شتر کرد و مهلت را 7 سال قرار داد."

وقتی جنگ حدیبیه روی میدهد دست بر قضا، رمیها بر ایرانیان پیروز می شوند. و البته ابوبکر دو نود شتر میبرد. اینرا مسلمانان دلیل دیگری بر پیامبری محمد و رابطه او با خدا می گیرند. در حالی که امپراطوری رم و ایران سالها درحال جنگ با یکدیگر بودند و هر بار که یکی بر دیگری پیروز میشد، دفعه بعد

ادامه در صفحه ی بعد ...

مانند مخفی شدن در غار و فرار پنهانی از مکه بچشم می خورد، اینها همگی شرایطی هستندکه به او تحمیل شده اند.

بنابراین، همانطور که می بینیم، او در ایجاد هیچيك از تشنجات میان خود و مخالفین اش پیشقدم نبوده است. حتی در يك مورد نیز (آیه های شیطانی) دست به يك سازش و عقب نشینی اساسی با آنان می زند. با اینحال، سماجت و انعطاف نا پذیری او در عقایدش که نمونه آنرا در پاسخ به ابولهب دیدیم، بطور چاره ناپذیری، و خارج از خواست خود وی، روز به روز، او را بیشتر در برابر قریش قرار میدهد. با اینحال، همین سماجت و پی گیری وی، بهمراه محتاط عمل کردن و حسابگریش، سرانجام باعث موفقیت او می گردد .

بهرحال، شکست محمد در طائف به او عملا نشان میدهد که هیچ راهی میان مدارا با قریش و یا قرار گرفتن در برابر آنها وجود ندارد. اینرا جریان حوادث با منطق سرد و بی رحم خود، و علیرغم میل محمد، به او حالی می کند .

در واقع نیز، آنچه که محمد تبلیغ آنرا می کرده است در تضاد اساسی با عقاید رئالیستی اعراب بدوی و دمکراسی باقی مانده از نظام اشتراکی آنها از زمانهای دور بوده است، و طبیعی است که علیرغم تمایل دو طرف به مدارا و ملاحظه کاری های آنها برای احتراز از برخورد رو در رو، سرانجام بطور اجتناب ناپذیری آندو را در برابر هم قرار می دهد.

از طنز تاریخ این که، همان طور که در آینده خواهیم دید، همین قرار گرفتن مخاطره آمیز در برابر قریش است که سرانجام، بدون آنکه او خودش هم بداند، به كمك او می آید، و با جلب دشمنان قریش به سوی وی در مدینه، او را از مهلكه ای که در آن گرفتار شده بود نجات می دهد و مانع از نابودی کامل وی می گردد .

بهرحال، اکنون که محمد، ناکام از جلب حمایت ثقیف، پس از 25 روز سرگردانی و با دست خالی از سفر طائف بازگشته بود، بیش از همیشه ضعیف و در معرض آسیب و تهدید قریش قرار داشت. برای همین در بازگشت از طائف به مکه، کسی را نزد "سُهیل بن عمرو" و "أَحْنَس بن شَرِيق اللُّقَی" می فرستد تا شاید او را برای ورود به جراء که در نزدیکی مکه قرار داشت، در پناه خود بگیرند. اما آنها از این کار سر باز میزنند. محمد بناچار متوسل به "مُطِعم بن عَدی"، یکی از معترضین به محاصره اقتصادی بنی هاشم در مکه می شود. وی با پناه دادن به محمد موافقت می کند، و در پی اعلام آن به اهالی مکه، به فرزندانش فرمان میدهد که شمشیر برداشته، محمد را تحت حمایت خود وارد مکه نمایند و به خانه وی بیاورند.

داستان جنیان

شق القمر، معراج و رم

اکنون که محمد با آنچه که در طائف، رخ داده است، در موقعیتی لرزانتر از قبل قرار گرفته،

به حبشه فرستاده است، خود نیز تصمیم به مهاجرت به طائف و انتقال پیروان خود به آنجا می گیرد. باین منظور، برای جلب نظر اشراف بنی ثقیف برای پناه دادن به او و یارانش، با زید غلام سابق خدیجه راهی آنجا می شود. اما در آنجا با پاسخ کاملا منفی اشراف ثقیف که سه برادر بودند مواجه می گردد:

"یکی از ایشان گفت : من جامه كعبه را تکه تکه خواهم کرد اگر تو فرستاده خدا باشی. دیگری گفت : آیا خدا دیگری را برای پیامبری نیافت که تو را فرستاد. سومی گفت: به خدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت. پیغمبر از یاری ایشان نا امید شد، و برخاست . گفت: این کار را پنهان بدارید و دلش نمخواست که خبر به قومش برسد و ایشان را بر او خشمگین کند. ولی ایشان چنین نکردند. سفیهان و کودکان و بردگان خویش را وادار کردند تا او را دشنام دهند و در پی او، که می رفت، صداهایی از خود در آورند و سنگ به سوی او بیفکنند. تا اینکه به سایه تاکی درکنار دیواری پناه برد."

آنها حتی به بردگان و اطرافیان خود دستور میدهند که با سنگ او را از آنجا دور کنند. باین ترتیب است که محمد رانده شده از همه جا به باغ یکی از افراد قریش که در آن نزدیکی قرار داشته است پناه میبرد .

محمد شاید آگاهانه طائف را که سران آن با قریش دوست بوده اند انتخاب می کند. چرا که توسل به قبایل مخالف قریش میتوانست به مثابه اعلام جنگ به آنان تلقی شده و موقعیت او را در مکه وخیمتر نماید. مسلما اشراف ثقیف، به همین دلیل، یعنی بخاطر دوستی با قریش یا حتی ترس از آنان است که تقاضای محمد را این چنین رد می نمایند. در واقع هم اشراف قریش با باغات بیلاقی و زمینهای کشاورزی زیادی که در طائف داشتند، از نفوذ قابل ملاحظه ای در آنجا برخوردار بودند و از اینرو، شانسی برای محمد در پذیرفته شدنش توسط اشراف طائف نبوده است.

بهرحال، انتخاب طائف توسط محمد نشان میدهد که او هنوز در برابر قریش با احتیاط عمل مینماید و نمی خواهد دست به عملی زند که خشم آنها را بر علیه خود بطور کامل بر انگیزخته و آنان را بطور نهائی در برابر خود قرار دهد. از اینرو، بشدت از دست زدن به هر عمل تحریك کننده و غیر محتاطانه ای احتراز میکند.همین احتیاط است که او را وامیدارد تا از سران ثقیف بخواهد که از درخواست پناهندگی او با کسی سخن نگویند.هرچند خود انتخاب طائف که سران آن از دوستان قریش بوده اند نیز، همانطور که گفته شد جز از سر احتیاط نبوده است .

محمد همانطور که ما بعدا هم خواهیم دید فردی بسیار محتاط و اگر نگوئیم بی دل و جرات، ولی مسلما اهل خطر کردن و دست زدن به اقدامات جسورانه و متهورانه نبوده است. هر جا هم که در زندگی او لحظات مخاطره آمیز و دشواری

... بهرحال، این تلاش قریش هم به نتیجه نمی رسد و اوضاع موجود تا مدتی همچنان ادامه می یابد. تا اینکه در ۶۱۹ میلادی، کم و بیش ۹ سال پس از بعثت، خدیجه و ابوطالب، دو تن از حامیان مهم محمد، بفاصله يك ماه و پنج روز ، و بروایتی سه روز از یکدیگر، یکی پس از دیگری، چشم از جهان می بندند، و ابولهب، عموی دیگر محمد، جانشین او می شود.

ابولهب در ابتدا مانند ابوطالب نزد محمد میروند و حمایت خود بعنوان رئیس کلان را از او اعلام می کند. ولی پس از مدتی به سعایت مخالفین دست از حمایت او بر میدارد. داستان از این قرار بوده است که به ابولهب می گویند که بنا بر آنچه که محمد می گوید جد تو عبدالمطلب و حتی ابوطالب و خود تو که حامیان او بوده اید، پس از مرگ به آتش جهنم انداخته خواهید شد. ابولهب به نزد محمد میروند و در این مورد از او سؤال می کند و محمد آنرا تایید می کند. عقاید خرافی و بی پایه محمد که قبلا برای او به قیمت جدائی مردم مکه از او تمام شده بود، در اینجا نیز دوباره، ضربه سختی به او میزند و او را از حمایت حتی کلان و قبیله خود نیز محروم می کند.

باین ترتیب، ابولهب با شنیدن پاسخ محمد خشمگینانه حمایت خود را از او پس می گیرد و محمد که در مکه کاملا تنها و بدون حامی شده است ، اکنون مورد اذیت و آزار فیزیکی مخالفین خود قرار می گیرد بطوریکه :

"بعضی بر در خانه اش کمین می کردند و بعضی خاشاك در دیگ او می افکندند. وقتی که دیگری را بار میگذاشت. بعضی زهدان گوسفند را- وقتی که در حال سجده بود- بر پشتش می افکندند. بعضی پای بر گردنش می نهادند. بعضی خاك بر سرش می ریختند و آب دهان در صورتش می افکندند و او را مسخره میکردند و می خندیدند."

در یکی از موارد بالا وقتی که در غذای او خاشاك می ریزند، او خشمگینانه چوب دستی اش را بر داشته از خانه بیرون میآید و فریاد میزند: "ای بنی عبد مناف! اینست حمایتی که از من می کنید؟" و هنگامیکه در پاسخ به او به سویش شن میریزند، به یکی از دخترانش که در خانه آنها را از سر و صورت او پاك می کند میگوید:

"دخترم گریه نکن. خدا حامی من است."

اما وقتی که از كمك خدا هم خبری نمی شود، اوضاع برای محمد سختتر و سختتر می شود. بطوریکه نه تنها دیگر کسی جرات پیوستن به او را نمی کند، بلکه حتی دیگران هم در پیروی از او سست شده، حتی بعضی از آنها از مسلمان بودن خود منصرف می شوند .

در چنین شرایطی، محمد که دیگر حتی جرات بیرون رفتن از خانه را هم ندارد، ماندن در مکه را بی فایده دانسته، در حالیکه قبلا گروهی از مسلمانان را برای فرار از آزار و اذیت قریش

آیا مذهب عقلی را که فکر که می کند نمی رباید؟

(داستان دوم)

محرم رفت با داستان ها و افسانه های جالب و تامل برانگیزش و اکنون زمان بررسی ی این داستانهاست. در اینجا می خواهم به بیان چند نمونه از افسانه های معروف و البته تامل برانگیز روز عاشورا بپردازم.

200 یا 300 متر بوده است. اگر قهرمان تیراندازی المپیک با آن کمان های مجهز و مدرن را نیز بیاوریم نمیتواند از آن فاصله گردن کودک که هیچ حتی پدر کودک را نشانه بگیرد و به هدف بزند. شاید با دراگانوف نیز چنین کاری دشوار باشد چه رسد به تیر و کمان. سوم آنکه برای چه حرمه نوزاد را نشانه گرفته؟ در تمام جنگ ها مهمترین شخص فرمانده سپاه است. حرمه باید حسین را می زده نه نوزاد را. کدام عقل سالمی چنین چیزی را می پذیرد؟ حرمه فرمانده سپاه را ول کرده و نوزاد را از پای درآورده؟ اگر به قول مسلمانان واقعا هوا جهنمی بوده مگر این حرمه مازوخسیم داشته که در آن شرایط، جنگ را کش بدهد و خودش را بیشتر اذیت بکند؟

در جایی مسلمانی گفت حضرت کودک را در دست گرفته و نزدیک سپاه رفته تا صدای او را بشنوند، در این صورت باید یه عقل حضرت شک کرد که هم خودش و هم فرزندش را اینگونه به خطر انداخته. او که فک و قامیل وحشی خود را بهتر می شناخته.

چهارم که از همه نیز جالبتر است آن است که اصلا کودک چند ماهه چه نیازی به آب دارد؟ نوزاد چندین ماهه شیر می نوشد و نه آب و مادرش میتواند به نوزاد شیر بدهد و تشنگی او را بر طرف سازد. در ضمن شیر آن حیوانات اهلی که بیشتر گفتم نیز

موجود بوده .

آیا مذهب ذهنی را که فکر می کند نمی رباید؟

ادامه در شماره ی بعد ...



هرمله و گردن علی اصغر

این داستان علی اصغر هم از آن افسانه های جالب عاشوراست که تنها ذهن گنگ و مسخ شده یک مسلمان می تواند باورش کند .

داستان از این قرار است:

حسین به علت عطش فراوان که در پست قبلی اشاره کردم عطشی در کار نبوده، فرزند شیرخوارش را در بغل گرفته و جلوی سپاه میروید و میگوید دست کم به این طفل آب بدهید. از آن طرف (سپاه یزید) شخصی به نام حرمه که گویا تیرانداز قابلی بوده تیری را به قصد گلولی نوزاد رها کرده و او را می کشد، یا شهید می کند یا هر چه شما بگویید. در ظاهر تراژدی واقعا دردناکیست ولی با کمی تامل مطالبی دال بر خرافی و غیر واقعی بودن این داستان می آیم .

نخست آنکه نوزاد شیرخوار و چندین ماهه اصلا گردنی به آن صورت که ما تصور می کنیم ندارد. اگر دقت کنید سر نوزاد به بدنش چسبیده است، دلیلش هم آن است که هنوز استخوان و عضلات گردن چنان رشد نکرده اند که وزن سر را تحمل کنند. به عکس زیر توجه کنید تا بهتر متوجه شوید :

پس تیر حرمه به کجا

خورده است؟

تنها در یک صورت می توان گردن نوزاد را تا حدودی دید، در صورتی که سر کودک به پشت برگشته و به سمت زمین آویزان شود. هیچ دیوانه

ای چنین کاری با بچه اش نمی کند زیرا مطمئنا در این حالت نخاع کودک صدمه خواهد دید .

دوم آنکه فاصله دو سپاه در هنگام نبر معمولاً

از دست میدهد. برای همین اعراب در پاسخ به داستان معراج محمد او را مسخره کرده میگویند:

"این بخدا آشکار است که شتر از مکه به شام يك ماه راه می رود و به يك ماه بر می گردد. چگونه محمد را در يك شب می برد و باز می گرداند. و بسیاری از مسلمانان از دین برگشتند." محمد که با داستان ساختگی خود دچار مشکل می شود، برای قانع کردن اطرافیان و از میان بردن شکی که در دل مسلمانان افتاده است این آیه را از خود می آورد:

"پاک و منزّه است خدائی که شبی بنده خود (محمد) را از مسجد حرام به مسجد اقصائی که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساخت سیر داد تا آیات و (اسرار غیب) خود را باو بنماید ... و آن رویا که تو را نمودیم جز آزمون از برای مردمان قرار نداریم."

البته بنا بر روایت ابن هشام کسانی نیز با این داستان مسلمان می شوند. بنابراین ، اگر این روایت درست باشد بنظر می آید که هر چه مدعیات خرافی محمد بالا گرفته و غیر معقول تر می شده به تناسبی که افراد منطقی تر بیشتر او را ترك می کرده اند اشخاص سفیه و كوته فكر به او نزدیک تر می شده اند. باین ترتیب است که میتوان نتیجه گرفت که اصحاب اولیه و آنهایی که بیشتر از روی عقیده و اعتقاد بدنبال محمد افتادند قاعدتاً مبیایست از جمله كوته فكرترین و نادان ترین افراد جامعه عربی بوده باشند. ■

20- مقدسی مطهرین طاهر، آفرینش وتاریخ، جلد چهارم تا ششم، فارسی، ، ص 657 .

21_ Ibn Hisham ،Sira Des Leben Muhammeds ،ed. F. Wustenfeld ،Gottingen ،p. 227. In Maxime Radinson ،Mohammad ،in English ،p. 135.

22_ مقدسی مطهرین طاهر، آفرینش وتاریخ، جلد چهارم تا ششم، فارسی، آفرینش، ص 658

سوره آل احقاف، آیه 29 . 23-

24_ سورة الفجر، آیه 1 . 24 .

25_ سورة الروم، آیه 4-1 . 25

مقدسی مطهرین طاهر، آفرینش وتاریخ، جلد چهارم تا ششم، فارسی، ص 660 . 26-

27_ همانجا، ص 661 . 27

28_ همانجا، ص 663 . 28

29_ سورة الاسراء، 1 و 61 .

... ادامه از صفحه ی قبل

معمولاً برای لشگر آرای جدید چند سالی طول می کشید، نوبت پیروزی به دیگری میرسید. این را همه میدانستند. برای همین هیچیک از آندو نمیتوانست دیگری را از میان بردارد و پس از سالیان سال همچنان جنگ میان آن دو بر قرار بود. بهرحال، اینهم یکی دیگر از معجزات محمد برای اثبات پیغمبری او به مردم "جاهلیه" بود.

و سرانجام داستان مسری یا معراج بود که در آن، هنگامی که محمد در خواب بوده است "دو" فرشته شکم محمد را می شکافند و اندرون آنرا با آب زمزم درون تشتی طلا می شویند. جبرئیل آب می آورده و میکائیل می شسته!!، و بعد محمد به معراج میروید. "محمد در جریان این داستان اعلام میدارد علت اینکه وقتی کسی می میرد چشمانش بی حرکت میشود اینست که به زیبایی معراج خیره شده است."!!!

در جریان معراج، هنگامی که در خواب بوده، فرشتگان او را سوار بر حیوان بالداري بنام براق نموده و او را یکشنبه با خود از مسجد الحرام در مکه از راه آسمان به مسجد الاقصی در بیت المقدس برده، به محل اول خود باز میگردانند، و در مسیر راه، بهشت، جهنم و آسایش و عذاب ساکنان آنها را به او نشان میدهند، و در آنجا پیغمبران قدیم را نیز ملاقات میکند.

در این داستان ساختگی محمد دست به شگرد جدیدی برای تحت تاثیر قرار دادن اعراب زده، سعی می کند آنها را قانع سازد که آنچه را که او در باره بهشت و جهنم و مجازات افراد بی ایمان در آن به اعراب وعده میداده، اکنون در عمل و با چشم خود دیده تا شاید باین طریق آنها را فریب داده بر ناباوری آنان چیره شود. با اینکار محمد حيله گری خود را به اوج میرساند و دست به آخرین حربه میزند، باین معنا که بخود جرات میدهد تا برای فریب و متقاعد ساختن اعراب به رسالت خویش در امر توهم پراکنی در میان آنان یک گام پیشتر بردارد. ولی مانند گذشته در این کار خود نیز نه تنها شکست خورده و نمی تواند فرد جدیدی را بخود جلب نماید، بلکه علاوه بر اینکه بیشتر مورد تمسخر مردم مکه قرار میگیرد، تعدادی از هواداران خود را نیز

خدمات کامپیوتری کیان

رفع هر گونه مشکل کامپیوتری برای کامپیوتر های خانگی و اداری اعم از Laptop , Desktop ...

شبکه و ایمن نمودن تمام کامپیوترها با کمترین هزینه (اعم از Wireless , Cable) ، کنترل Security Camera و رفع هرگونه

مشکلی که در System Security شما وجود دارد

System Clean Up (بدون آسیب رسیدن به اطلاعات شما)

اگر مشکل Genuine دارید و یا اگر Slow میباشد با تضمین برطرف خواهد شد.

طراحی Website, Business Card و با پایین ترین هزینه وبا سه ماه پشتیبانی رایگان

با پرداخت فقط \$60 نصب قویترین آنتی ویروس، آنتی اسپم و... که سال 2018 Expire خواهد شد. هزینه یک سال را پرداخت کنید و تا 9 سال ایمن باشید.

اینترنت پرسرعت با بالا Download نامحدود ماهیانه فقط \$19

شما می توانید با پرداخت \$80 به مدت یکسال تماس تلفنی نامحدود به کانادا و امریکا داشته باشید

تکنولوژی جدید: نصب Satellites TV و دیدن تمام کانالهای معتبر دنیا (4000 کانال) . نصب رایگان و دیدنش هم رایگان و نیازی نیست قطعه ای بخرید یا کاری انجام دهید.

E-mail: kianp2002@yahoo.com Tel: (647) 500 - 5051



Special



Support 24/7

سرمایه داری، سوسیالیسم و محیط زیست

Capitalism, Socialism and the Environment

نویسنده: کوین نانسی

(Kevin Nance)

برگردان: آرمان پویان

چرا که می توانستیم به سادگی آن ها را برای ساخت، راه اندازی و تعمیر صفحات خورشیدی یا توربین های بادی یا ساخت تأسیساتی با نیروی هیدرو-الکتریکی و بسیاری دیگر از تکنولوژی های واقعاً "سبز" آماده و تربیت کنیم. می توانستیم عالی ترین و درخشان ترین افکارمان را در عمل به کار گیریم، اما نه در راه توسعه تکنولوژی های مخرب به سود یک اقلیت، بلکه برای اکتشاف تکنولوژی هایی نظیر همجوشی هسته ای، که با شکاف هسته ای رایج متفاوت است. بدین تربیت به طور بالقوه می توانستیم منبع نامحدود، امن و ارزانی از نیرو را برای نسل های آتی تأمین نماییم. یا می توانستیم به صنایع در حال ورشکستگی اتومبیل نگاه کنیم و به سادگی، از طریق یک برنامه جهانی برای تولید، این صنایع را برای تولید اتومبیل های هیدروژنی از نو تجهیز کرده و حمل و نقل عمومی را وسیعاً گسترش دهیم. ما هم چنین می توانستیم صنایع ساختمانی را برای ساخت منازل سازمان دهیم که دارای عایق بندی بهتری بوده و به همین جهت می شود با صرف سوخت کمتری خودمان را گرم کنیم. اما با وجود سیستم سرمایه داری، چنین کارهایی هرگز صورت نخواهد گرفت. برای آینده بشریت و کره زمین، ما به سوسیالیسم نیازمندیم؛ به همین سادگی.

<http://www.marxist.com/capitalism>

-socialism-environment-

fa.htm ی برگرفته از سایت:

■ ■ ■

دورنمای "ماشین های هیدروژنی" در نظام سرمایه داری هم چندان امیدوار کننده نخواهد بود.

برای گسترش اتومبیل های هیدروژنی، به طرح و برنامه عظیمی نیاز است که کارخانجات را برای "تولیدات سبز" از نو تجهیز کند و ضمناً در کنار آن، برنامه ای برای تجهیز مجدد ایستگاه های سوخت سراسر کشور لازم است تا این ایستگاه ها با اتومبیل های جدید تطبیق پیدا کند. به علاوه، ما نیاز داریم که دسترسی به حمل و نقل عمومی امن، کارا و ارزان را به میزان قابل توجهی بالا ببریم. چنین برنامه عظیمی، تنها از طریق یک طرح هماهنگ و دربرگیرنده تمامی بخش های کلیدی اقتصاد است که می تواند به سهولت صورت پذیرد.

در شرایط فعلی، ما ده ها میلیون نفر از مردمی را داریم که بیکارند، با اقتصادی سروکار داریم که تا انتها در زباله فرو رفته است و وابستگی به سوخت های فسیلی هم در جای خود باقیست. با این وجود، مداوماً به ما گفته می شود که سرمایه داری "خودش را متعادل" می کند. هرچند، در واقع سرمایه داری این کار را خواهد کرد، ولی تنها به بهای فلاکت اکثریت عظیم ساکنین این کره خاکی. من هم به شخصه نیویورک سیتی را دوست دارم، اما اگر ما توسعه اقتصادی خود را با محیط زیست هماهنگ نکنیم، بعید نیست که این منطقه در دو دهه آینده زیر آب برود.

تنها تحت اقتصاد سوسیالیستی با برنامه ریزی دموکراتیک است که ما برای سازماندهی اقتصاد به موازات تغییر در نیازهایمان، دستان باز خواهد بود. در صورت وجود چنین سیستمی، ما با چند میلیون کارگر بیکار رو به رو نبودیم،

روی اتانول سرمایه گذاری می کنند، به همین منظور قسمت های بزرگی از زمین های زیرکشت را خریداری می کنند تا محصولاتی را برای تبدیل به نوعی از بنزین به عمل آورند. همین موضوع، بر محیط زیست اثری بد، اگر نگوییم وخیم، خواهد داشت. چقدر نوآوری! تصمیمات ابرشرکت هایی مانند اکسان بر اساس یک سری نیازهای لحظه ای است، مثلاً نیاز به "سبز" شدن و جلوگیری از خوردن برچسب "شرکت نفتی بزرگ". حالا این که خریدن کشتزار برای تولید اتانول موجب افزایش قیمت مواد غذایی می شود، دیگر اهمیتی ندارد.

اخیراً صحبت های زیادی در مورد اتومبیل های الکتریکی و هیدروژنی شنیده می شوند. چنین ماشین هایی می توانند تکنولوژی های شگفت آوری باشند که قادرند وابستگی ما به سوخت های فسیلی را کاهش دهند، اما متأسفانه، در نظام سرمایه داری، تا زمانی که دیگر سوخت فسیلی زیادی باقی نمانده باشد، ما هم چنان به سوخت های فسیلی وابسته خواهیم ماند. در ضمن، راه حل های کنونی هم کفایت نمی کنند.

اتومبیل های الکتریکی نمی توانند پاسخی بلندمدت به مسأله مذکور باشند. شما برای شارژ اتومبیل باید آن را به منبعی وصل کنید، این منبع انرژی هم باید از جایی تأمین شود. در حال حاضر، این انرژی احتمالاً از سوختن سوخت های فسیلی در نیروگاه ها به دست می آید. درضمن، اگرچه اتومبیل شما مستقیماً کربن را در هوا آزاد نمی کند، اما نیروگاه هایی که انرژی لازم برای اتومبیل شما را تهیه می کنند، این کار را انجام می دهند. به همین ترتیب،

کشورهایی نظیر چین و هند، با 2.5 میلیارد نفر و با به عبارتی 40% جمعیت جهان، به سرعت در حال صنعتی شدن می باشند. اما این که صنعتی شدن بر چه مبنایی صورت می گیرد- همگام و هماهنگ با محیط زیست و با با گسترش و ادامه بحران زیست محیطی فعلی- مسأله ایست که تنها می تواند از سوی کارگران و فقرای این کشورها و مابقی دنیا پاسخی قطعی داده شود. اگر روند صنعتی شدن بر پایه سرمایه داری است، که غالباً در هر سه ماهه مالی اندازه گیری می شود و نه در هر نسل، نتیجه پیشاپیش معلوم خواهد بود: قحطی، هوای غیر قابل استنشام، به زیر آب رفتن سواحل بر اثر ذوب یخ های قطبی و بیماری هایی که سابقاً ناشناخته بوده اند، مثل مالاریا در پنسیلوانیا! و اما علت تمامی این ها: سرمایه داری.

بسیاری از افراد دست راستی، "حمایت از حفظ محیط زیست" (Environmentalism) را به باد انتقاد می گیرند و می گویند که اصولاً اشاره به مشکلات مزبور، اقتصاد را از رونق می اندازد. یعنی، اگر کارخانجات مجبور باشند حجم آلودگی ای را که ایجاد می کنند، تحت کنترل درآورند، آن گاه تولید صنعتی کاهش خواهد یافت. هرچند، برخی بنگاه های سرمایه داری با رفتن به سراغ تولید به اصطلاح "سبز" هم اکنون سودهای عظیمی به جیب می زنند.

به هر حال، این "سبز کردن" اقتصاد در بسیاری موارد گمراه کننده است؛ مثال صنعت نفت را در نظر بگیرید، که در آن به جای سرمایه گذاری روی تکنولوژی های واقعاً سازگار با محیط زیست، ابرشرکت هایی مثل بریتیش پترولیم (BP) و اکسان (Exxon)،

انسانیت

برای "انسان" و مقام "انسانیت" که در معادلاتمان فراموش شده

شراب وصل تو هر لحظه سرکشیدم باز
به یمن باده دل و دیده پرشرر کردم

جمال روی تو چون درخیال من افتاد
بسوی عالم باقی چه خوش سفر کردم

بیا که نام تو با شعر من یکی گردد
بیاد نام تو این قصه معتبر کردم

من از وفای سپهرت همیشه میگویم
حدیث عشق تو با خامه پرثمر کردم
سپهرداد گرگین

بیا که باد تو هر شام تا سحر کردم
غم فراق تو در سینه مختصر کردم

بیاد حسن کمال تو صد غزل گفتم
به آب دیده گریان جهان چوتر کردم

از این سرای پراز درد دیده بر بستم
شبی که یاد تو یک لحظه در نظر کردم

حدیث ظلم و ستم روزگار مردم بود
حکایت به که گویم چگونه سر کردم



توهم تقدس خانواده

پرتو عظیمی

در دوران ماقبل تاریخ، از آغاز تا دوره تمدن (دوره تاریخی) است. این علم پنداشت های نادرست رایج در باره گذشته انسان را به شدت تکان داد و تعصب های ضد علمی در مورد زنان را به آرامی کنار نهاد. مطابق نقطه نظرات مذهبی، انسان نه تنها دارای منشا الهی است، بلکه تاریخی کوتاه تر از ۵۰۰۰ سال دارد هر چند که کشفیات باستان شناسان نشان بدهد که زندگی بشر حدود دو میلیون سال پیش یا پیشتر از آن شروع شده. نتایج به دست آمده از بنیانگذاران انسان شناسی نشان داد که:

۱- در جامعه ی اولیه ابزار تولید در مالکیت مشترک بوده و هر عضو جامعه در تساوی با دیگران زندگی خود را تامین می کرد.

۲- دستگاه های پلیس و مردان مسلح وجود نداشت تا عامل اجرایی طبقه حاکم و ثروتمند باشد.

۳- جامعه اولیه مادر**تباری** بود و واحد آن ژنهای مادری یا طایفه بود؛ و این امر نشان می داد که برتری ازلی و ابدی مردها افسانه ای بیش نبود.

۴- واحد خانواده در تاریخ اولیه بشر وجود نداشته و جامعه ای قبیله ای از شبکه ای از کلان ها و طایفه ها ترکیب یافته بود. پس هر یک از اعضا نه از طریق پیوند های خانوادگی جداگانه، بلکه از راه ارتباط طایفه ای و قبیله ای هویت اجتماعی پیدا می کردند. درست همین دوره است که اطلاعات اساسی برای درک مسائل زنان و خانواده را به ما می دهد.

یکی از افسانه های مطرح در مورد علت "جنس دوم بودن" زنان این است که زنان چون به لحاظ طبیعت، وظایف زادن، و مراقبت و پرستاری فرزندانشان را به عهده دارند در محیط بسته خانه زمین گیر میشوند؛ در حالی که مردان فرصت های فعالیت های مهم اقتصادی و سیاسی را پیدا می کنند. حال با این سوال روبرو می شویم که چگونه است که نقش مادری (زاییدن و نگه داری بچه) که ما آن را علت عقب ماندگی زنان می دانیم، در جامعه اولیه چنان موقعیت برتری را به آنان میداده است؟ تحقیقات انسان شناسان نشان میدهد که در جامعه اولیه، در دوره ای که مردان شکارگر بودند، زنان برای بقای زندگی، تغذیه و نگهداری فرزندانشان، از گردآوری مواد غذایی به باغبانی ساده و سپس کشاورزی رسیدند. آنها به صنعت های گوناگون مانند سفالگری، پارچه بافی، خانه سازی، به کمک همدیگر و نه در خانه های جداگانه، مشغول بودند. با انجام این کارهای مختلف به صورت جمعی، ذهن و فکرشان رشد داده شد. فعالیت های تولیدی آنان منشا قدرت اجتماعی شان شد. زمانی که زنان جدا از یکدیگر، در مالکیت یک مرد در خانه به کار آشپزی و نگهداری بچه محدود شدند، نیروی

انتظار یک فرصت خوب بنشیند یا تلاش کند، تلاشش بسته به موقعیتی که دارد میتواند: نذر، فال و یا زرنگی های خاص باشد. او برنامه اش را چنین ترسیم میکند: کجاست مردی که از نظر مالی توانایی داشته باشد تا من زیر بار منت این و آن نروم. از نظر جسمی قوی باشد تا بتواند امنیت مرا تامین کند، نگذارد کسی به من آسیبی برساند، من و بچه هایم را دوست داشته باشد، ما را ترک نکند، از بچه هایم در مقابل دیگران دفاع کند، خلاصه سایه اش بالای سرمان باشد. این "رویین تن" مرد است که باید پاسخ حد اقل قانع کننده ای برای تمام این نیاز های جور و جور داشته باشد. و صد البته نظامهای حاکم در این جا هم وارد عمل میشوند و باز هم تبلیغ میکنند که مرد موجودی قویتر و توانا تر است، در مقابل ناملایمات مقاوم تر است؛ و با کبکبه و دبدبه مقام مدیریت مالی- اداری "خانواده مقدس" را به او اعطاء میکنند تا بار مسوولیتهای اجتماعی و دولتی چند نفر را به دوش یک نفر بیاندازند، از این طریق شخصیتی کاذب به اومیدهند. و از روز روشن تر است که در بیشتر موارد شانه این مقامات و مسوولین مهم خانواده تحمل بار چنین مسوولیت های سنگینی را نداشته و بدون پشتیبانی های اجتماعی و دولتی به حال خود رها و تحقیر شده و مقام و منزلت اعطای به آنها پشیزی نمیآورد.

جالب این که این اصول به ظاهر اخلاقی خانوادگی عموماً با صرف پول به دست میآیند و بسیاری موارد با دخالت پول و ثروت رنگ و لعاب اصولی و اخلاقی خود را از دست میدهند و کرک و پشمشان میریزد. زنی که ثروتمند باشد اگر بخواهد میتواند مردش را از خانواده و زندگی خود بیرون براند و در ضمن آبرو و وجهه اجتماعی خود را هم از دست ندهد. در واقع این اصول و شخصیت های ساختگی نه تنها با حقیقت زندگی سازگاری ندارند، بلکه واقعی هم نبوده و از درون شکننده اند. زندگی در پناه چنین اصول و باور هایی چهره زندگی انسانی را بد هیبت، نا امن و خشن کرده، پشت سر هم در ذهن کسانی که به دنبال زندگی بهتر برای انسانها هستند، علامتهای سؤال و تعجب را همچون کلافی پیچ در پیچ ایجاد میکند. در پاسخ به این تناقضات مکاتب مختلف هر یک با میزانهای خاص خودتحلیل کرده و راه حل ارائه میکنند. آنچه مسلم است این است که مسائل اجتماعی در حوزه علوم اجتماعی قابل بررسی، توضیح و تبیین بوده و سلیقه ها و القات شخصی دیگر جایی در تحلیلهای مسائل اجتماعی ندارند. مساله زن، جایگاه، و حقوق اجتماعی او نیز یکی از مقولات اجتماعی است. انسان شناسی (anthropology) یکی از شاخه های علوم اجتماعی است که موضوع آن مطالعه و شناخت چگونگی تکامل زندگی انسانی

امروزه تفکری که به وسیله نظامهای آموزشی و اجتماعی بین مردم رواج داده میشود این است که خانواده هسته اصلی و نهاد پایه ای جامعه است. این نهاد حساب و کتاب مالی نیز باید داشته باشد؛ که طبق قوانین ایران مرد (طبق قوانین مدنی و خانواده مرد وظیفه تامین مسکن و مخارج همسر و فرزندان را به عهده دارد / نفقه/) و در جوامع نسبتاً پیشرفته تر، این مسوولیت به دوش زن و مرد هر دو گذاشته میشود. نتیجه منطقی چنین قوانین در ایران این خواهد بود که مرد باید در استخدام حق تقدم داشته باشد و از نظر قانونی اختیارات بیشتری نسبت به زن داشته باشد (حق تعیین محل سکونت و اقامت و یا اجازه خروج از مرز کشور به همسر و فرزندان زیر هیجده سال). پس طبیعی است و تبلیغ هم میشود که زن به عنوان "محور خانه و خانواده" در خانه به رتق و فتق امور و تر و خشک کردن بچه ها و نظافت و آشپزی مشغول شود. و البته تبلیغ میشود که خانواده نهادی مقدس و قابل احترام است. در جوامع پیشرفته در حالی که زن و مرد برای تامین مخارج زندگی، هر دو باید کار کنند. بار نگهداری، مراقبت و تمام مخارج کودکانشان را نیز باید به دوش بکشند. و البته هزاران خانواده در لا به لای چرخه بی رحم اقتصاد سرمایه داری خرد شده بدون حمایت های مالی کافی از هم پاشیده و تقدس شان به سخره گرفته میشود. افسانه مقدس بودن خانواده را دولتها پیش می کشند تا از شر تامین امکانات برای نگهداری، و مخارج کودکان رها، و آنها را به دوش پدر و مادر بیندازند. همچنین افسانه بهشتی بودن، و ظریف بودن زن رنگ می بازد وقتی هزاران زن تحت سخت ترین شرایط بدون هیچگونه حمایت دولتی زیر بار طاقت فرسا ترین کارهای بدنی رفته و خود مخارج خانواده را تامین میکنند به طوری که نمیتوانند در شبانه روز چند ساعتی را با فرزندانیشان بگذرانند. در این جا هم اصل مقدس "زن محور خانواده" توسط خود نظام به سخره گرفته میشود.

و مشکل هزاران کودکی که در خانواده های فقیر، گرسنه، از هم پاشیده و نا بسامان و بدون حمایت های دولتی و اجتماعی (ولی مقدس!!) پا به این دنیا میگذارند، و با شنیع ترین شکل به گدایی و یا کار های بدنی سنگین برای به دست آوردن لقمه نانی مشغولند هم مساله ای است که جواب آن از نظر این مدعیان تقدس خانواده ساده است: علت بدبختی این کودکان این است که خانواده ندارند و یا خانواده ها نشان احساس مسوولیت نمیکند. حتی اگر پدر و مادرشان مرده هم باشند باز هم مقصرند چون ارثی باقی نگذاشته اند. در چنین وضعیتی پیشانی نوشت و تقدیر معنی پیدا میکند، شانس و بخت کودک چنین بوده. زنی هم که استقلال مالی ندارد (و یا استقلال او بوسیله نظام اجتماعی و سیاسی به رسمیت شناخته نمیشود) باید به مرد تکیه کند و چشم امید به او داشته باشد تا مخارجش تامین شود، امنیت و آبرویش حفظ شود، پس باید به

اجتماعی شان را از دست دادند، و ناتوان، و جنس دوم به شمار آمدند. ذکر این نکته مهم است که هدف از یادآوری شرایط جامعه اشتراکی این است که این طبیعت نیست که مردان را به مراحل بالاتر اجتماعی، و زن را جنس دوم کرد؛ بلکه تغییرات در شیوه تولید بود که نابرابری ها را آفرید و رواج داد. نظام اقتصادی مبتنی بر سود که با ریا کاری به تقدیس زن و خانواده می پردازد، بهترین بهره را از فرو دست بودن زن میبرد چه از این طریق نیمی از نیروهایی که میتوانند مولد، خلاق، و متشکل باشند را از صف مبارزات اجتماعی حذف می کند؛ از طرف دیگر زنان برای چنین نظامهایی ارتش ذخیره کار هستند که در شرایطی که سرمایه به نیروی کار ارزان احتیاج داشته باشد از آنها استفاده می کند. در شرایط عصر حاضر که نیروهای اقتصادی-اجتماعی در حال جا به جا شدن از طبقه میرونده و رو به زوال به نیروهای بالنده و خلاق اند؛ اکنون که زنان در محیط های مختلف اقتصادی و اجتماعی به عنوان نیروی اجتماعی متشکل میشوند، نظامهای حاکم را مجبور به قبول خواسته های خود کرده اند. خواسته هایی مثل فرصتهای برابر با مردان در آموزش و اشتغال حقوق مساوی برای کار برابر، آزادی سقط جنین، ایجاد مراکز نگهداری کودکان و خواسته های دیگری که حقیقت آینده زندگی انسانی را ترسیم میکنند؛ و آن نظم نوین با مدیریت اجتماعی خواهد بود.

توضیح سردبیر: در مقاله ی بالا در جایی که من زیر آنرا خط کشیده ام آمده است: "زمانی که زنان جدا از یکدیگر، در مالکیت یک مرد در خانه به کار آشپزی و نگهداری بچه محدود شدند، نیروی اجتماعی شان را از دست دادند و ناتوان و جنس دوم به شمار آمدند." سوال من از نویسنده ی مقاله اینست که چه چیزی باعث شد که زنان به مالکیت مرد در آمده، در خانه به کار آشپزی و محدود و به جنس دوم تبدیل شوند؟ جز اینکه وقتی با کشف دامداری بدست مردان، قدرت اقتصادی خود را از دست دادند؟ پس پراکندگی زنان و از دادن قدرت اجتماعی و حتی به مالکیت مرد در آمدن زنان نه یک علت (برای ناتوانی و جنس دوم شدن آنها) بلکه یک معلول، معلول از دست دادن قدرت اقتصادی یعنی افتادن مالکیت خصوصی بدست مردان در جریان کشف دامداری بود. این امر، مردان را صاحب ثروت و قادر به خرید زن و در آوردن او به مالکیت خود و از پی آن واداشتن آنان به کار در خانه و از دست دادن نیروی اجتماعی اشان شد. در جامعه طبقاتی، همواره، این قدرت اقتصادی است که موجد قدرت اجتماعی میشود و نه بالعکس. بر این منوال زنان هم تنها با کسب قدرت اقتصادی و رسیدن به استقلال اقتصادی است که می توانند خود را از سلطه مردان در آورده و صاحب حقوق برابری با آنها شوند. ■

نامه دانشگاه یورک به روشنگر

در رابطه با گزارش:

« سفارت جمهوری اسلامی، اساتید دانشگاههای تورنتو و یورک، مرکز ایرانشناسی تورنتو و انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه یورک کانادا » ،

منتشر شده در روشنگر شماره ۳۴

در واکنش به انتشار گزارش "خبرگزاری اهل بیت (ابنا)" مبنی بر: "با هماهنگی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در کانادا مقرر شد کلاسهای آزاد آموزش زبان فارسی از مارس سال جاری (اسفند 1388) آغاز بکار خواهد کرد..."، منتشره در روشنگر 34، مسئول روابط عمومی دانشگاه یورک نامه ای به نشریه روشنگر ارسال داشته اند به شرح زیر (متن ترجمه نامه به فارسی):



DIVISION OF THE
VICE-PRESIDENT
UNIVERSITY RELATIONS

Media Relations

WEST OFFICE BLDG.
4700 KEELE ST.
TORONTO ON
CANADA M3J 1P3
T 416 736 5585
www.yorku.ca

March 26, 2010

Rowshangar
CEES, P.O.Box 55338 300
Borough Drive, Scarborough, ON
M1P 4Z7
Fax (905)237-6661
Rowshangar1@yahoo.com

Dear Editor,

It has been brought to my attention that in your March 2010 issue of *Rowshangar*, Vol. 4, No. 34, your publication stated that the Farsi program and "Otagh Iran" at York University is being established with the "coordination of the Cultural Attaché of the Islamic Republic of Iran", (p.23). The article also made a reference to "... a meeting that the Cultural Attaché of Iran had with the authorities of York University..." (same page).

I would like to inform you that no meeting has taken place between York University and the Iranian Cultural Attaché regarding the Farsi program at York, and there is no "Otagh Iran" at York University, nor is there a plan for one. The two Farsi courses that are planned to be offered at York in 2010, are fully funded by the university, and neither the Cultural Attaché's office nor any other agency of the Islamic Republic of Iran have anything to do with it.

Please issue a correction in the next issue of your paper. We would appreciate receiving a copy of the corrections as soon as possible.

Sincerely,



Alex Bilyk
Director, Media Relations
York University

26 مارس 2010

دبیر گرامی،

مطلع شده ام که در صفحه 23 روشنگر مارچ 2010، سال چهارم - شماره 34، درج شده که برنامه فارسی و "اتاق ایران" در دانشگاه یورک، "با هماهنگی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران" پایه گذاری شده است. همچنین گزارش شده است که "... رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ملاقاتی با مسئولین دانشگاه یورک داشته اند..." (در همان صفحه).

مایلم به اطلاعاتان برسانم که هیچگونه ملاقاتی مابین دانشگاه یورک و رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در مورد برنامه فارسی در [دانشگاه] یورک صورت نگرفته است، و نه تنها در دانشگاه یورک "اتاق ایران" وجود ندارد بلکه نقشه ای هم برای ایجاد آن در دست نیست. دو کلاس فارسی که قرار است در سال 2010 در دانشگاه یورک ارائه شود، تماماً به هزینه دانشگاه میباشد، و نه تنها دفتر رایزنی فرهنگی بلکه هیچ نماینده ای از جمهوری اسلامی ایران با آن ارتباطی ندارد.

لطفا در شماره آینده این را تصحیح کنید. از دریافت هر چه سریع نسخه تصحیح شده خرسند خواهیم شد.

با احترام،

الکس بیلک
مسئول روابط عمومی
دانشگاه یورک

در سهای انقلاب برنامه جدید تلویزیونی سیامک

ستوده

در کانال پیام افغان

هر جمعه ۲:۳۰ تا ۴:۳۰ بعدازظهر به وقت ایران

۶ تا ۸ صبح به وقت تورنتو

لطفا به داخل ایران اطلاع رسانی کنید!

برنامه تلویزیونی از سیامک ستوده

در کانال تلویزیونی E2

هر ۲ شنبه و ۴شنبه ۸ تا ۱۰ شب (بوقت واشنگتن)

باز پخش: ۲ یا ۳ بامداد روز بعد

تلفن: ۶۶۶۱-۲۳۷-۹۰۵

اگر کانال E۲ را ندارید، فرکانس زیر را جستجو کنید،

1206022000 ¾ Horizontal

برای دیدن برنامه از طریق اینترنت در سایت www.mardomtv.com





Courage is not the absence of fear, rather a principle which has priority over fear!

ماهنامه روشننگر

Rowshangar

April 12, 2010

Mr. Alex Bilyk

Director, Media Relations

York University
4700 Keele Street
Toronto, Ontario
M3J 1P3

P.O BOX 55338

300Borough Drive,

Scarborough, Ontario , M1P - 4Z7

www.rowshangar.ca

rowshangar1@yahoo.com

Tel:(905) 237-6661

پاسخ روشننگر به دانشگاه یورک

12 آوریل 2010

آقای الکس بیلک
مسئول روابط عمومی
دانشگاه یورک- [کانادا]

آقای بیلک گرامی،

Dear Mr. Bilyk,

Thank you for your interest and your letter to the Editor of *Rowshangar*, Persian Monthly Paper; it is a pleasure to know that our readership has expanded beyond the Persian community. I should mention that *Rowshangar* also has developed interest in York University since it has brought to our attention that the flag of Islamic Republic has been hung on the wall of the York University by the Iranian Student's Association at York University [ISAYU].

At *Rowshangar*, we appreciate the gravity of the situation and we are quite aware that no one is interested to be identified as Islamic Regime's collaborator - even those who, economically, openly and willingly are tangled with Islamic Regime and its representatives. However, I have to inform you that the report published in *Rowshangar* 34, which captured your attention was originally printed in the "AhlulBayt News Agency" (ABNA) and it was according to the Iranian Cultural Attaché at the Embassy of the Islamic Republic in Ottawa.

We, at the *Rowshangar*, believe that you should raise your concern with the "AhlulBayt News Agency" (ABNA) and the Iranian Cultural Attaché at the Embassy of the Islamic Republic in Ottawa in this regard. Nevertheless, in the interest of freedom of speech, fairness and "canons of journalism", we will print your letter as per your request alongside of the report by the "AhlulBayt News Agency" (ABNA).

In conclusion, I would like to take this opportunity to congratulate you for acquiring expertise in Persian language prior to the launch of Persian courses at York University.

Sincerely,

Siamac Sotudeh

Editor in Chief

Rowshangar Paper

با سیاستگری از علاقه مندی و ارسال نامه پتان به ماهنامه روشننگر. از اینکه ما را آگاه کردید که گسترش شمار خوانندگان روشننگر از دایره فارسی زبانان گذشته است، بسیار خوشنودیم. شایان ذکر است که از زمانیکه آگاهی یافتیم که پرچم جمهوری اسلامی توسط انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه یورک به دیوار دانشگاه یورک آویخته شده، دانشگاه یورک مورد توجه روشننگر قرار گرفته است.

نشریه روشننگر بر این امر آگاه است که هیچکس تمایل ندارد که بعنوان همکار جمهوری اسلامی شناخته شود - حتی آنهاییکه آگاهانه و بطور علنی منافع اقتصادی شان با جمهوری اسلامی و نمایندگانش عجین است. باری مایلیم به آگاهیتان برسانم که گزارش مورد نظرتان که در روشننگر شماره 34 بچاپ رسیده است، برگرفته از خبرگزاری اهل بیت (ابنا) و به روایت رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اتاوا میباشد.

ما در روشننگر، بر این باوریم که شما ناخرسندیتان را به موجب درج این خبر، میبایست با خبرگزاری اهل بیت (ابنا) و رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اتاوا در میان بگذارید. اما از روی احترام به آزادی بیان، عدالت، و عرف روزنامه نگاری، بنا به درخواست، نامه پتان را به همراه گزارش خبرگزاری اهل بیت (ابنا) در روشننگر به چاپ میرسانیم.

در پایان فرصت را غنیمت شمرده و تسلط و تجربتان را در فراگیری زبان فارسی، پیش از راه اندازی دوره های زبان فارسی در دانشگاه یورک، به شما تبریک میگویم.

با احترام،

سیامک ستوده
سر دبیر

گزارش خبرگزاری اهل بیت در پایین



تاریخ: 1388/01/16 منبع: اختصاصی ابنا

📌 راه اندازی دوره آموزش زبان فارسی و اتاق ایران در دانشگاه یورک کانادا

دوره آموزش زبان فارسی و اتاق ایران با همکاری مرکز ایرانشناسی تورنتو و انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه یورک کانادا در این دانشگاه راه اندازی می شود.

" به گزارش خبرگزاری اهل بیت ابنا- با هماهنگی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در کانادا مقرر شد کلاسهای آزاد آموزش زبان فارسی از مارس سال جاری (اسفند 1388) آغاز بکار خواهد کرد و اما با توجه به رایزنی های انجام شده با مسئولین دانشگاه، انتظار می رود دانشگاه با تشکیل رسمی کلاس های زبان فارسی از سپتامبر 2010 موافقت نماید. پس از قطعی شدن امور مقدماتی و فراهم شدن فضای مورد نظر در دانشگاه، تجهیزات لازم از جمله کتاب، نقشه، لوح های چند رسانه ای در موضوعات مختلف فرهنگی و هنری و زبان و ادبیات فارسی و هم چنین پوستر و عکس و تجهیزات از جمله کامپیوتر تسط مرکز ایرانشناسی به اتاق ایران اهدا خواهد شد. در نشست که رایزنی فرهنگی ایران در کانادا با مسئولین دانشگاه یورک انجام داد ، مقرر شد فهرستی از برنامه های مورد نظر برای اجرا توسط اتاق ایران توسط مرکز ایرانشناسی و دانشجویان ایرانی از جمله: آموزش زبان فارسی، بزرگداشت مشاهیر علم و ادب و فرهنگ و هنر ایران، برنامه های سنتی ایرانی مثل برگزاری شب یلدا، برنامه ی بزرگداشت نوروز، و برنامه های فرهنگی دیگر در این دانشگاه انجام شود.

شایان ذکر است دانشگاه یورک کانادا به عنوان دومین دانشگاه بزرگ تورنتو و یکی از دانشگاه های بزرگ و با اهمیت کانادا علیرغم حضور طیف گسترده ای از اساتید ایرانی و شمار بسیار زیادی دانشجوی ایرانی، فاقد رشته زبان و ادبیات فارسی و فضایی برای معرفی ایران و جلوه های فرهنگی آن همانند اتاق ایران می باشد. سرویس خبرنگاران/ روابط عمومی سازمان فرهنگ و ارتباطات"

.....
پایان پیام 132

<http://abna.ir/data.asp?lang=1&Id=177999>

<http://www.abna.ir/data.asp?lang=1&id=177999>

جمهوری فرانسه

شماره ۵۹

آزادی - برابری - برادری

کمون پاریس

نظر به اینکه نخستین اصل از اصول جمهوری فرانسه[1] ، آزادی است ؛

نظر به اینکه اولین اصل آزادی ، آزادی اندیشه است ؛

نظر به اینکه بودجه ی ادیان خلاف اصل آزادی اندیشه است؛ زیرا شهروندان را برخلاف اعتقاد شخصی شان مجبور به پرداخت مالیات می کند؛ نظر به اینکه روحانیت، در عمل، شریک جرم جنایات رژیم سلطنتی، علیه آزادی بوده است؛

کمون پاریس مقرر می دارد:

ماده ۱- کلیسا از دولت جداست.

ماده ۲- بودجه ادیان حذف می شود.

ماده ۳- اموالی که به آنها موقوفه[2] گفته می شوند و متعلق به جمعیت های دینی هستند، اعم از منقول و غیر منقول، به مالکیت ملی در می آیند.

ماده ۴- برای تعیین ماهیت این اموال، سریعاً، تحقیقی به عمل می آید، تا در اختیار ملت قرار گیرند.

کمون پاریس

آوریل ۱۸۷۱ _ پاریس

چاپخانه ملی آوریل ۱۸۷۱

۲ آوریل ۱۸۷۱، کمون پاریس:

جدائی دین از دولت

سعی من بر آنست که این مساله ی با اهمیت را هرچه موجزتر و با تآسی ازنظامی عروزی که می گفت : "خير الکلام ما قَلَّ و دَلَّ" و "المِکثَارُ مهذار"[3] بیان کنم.

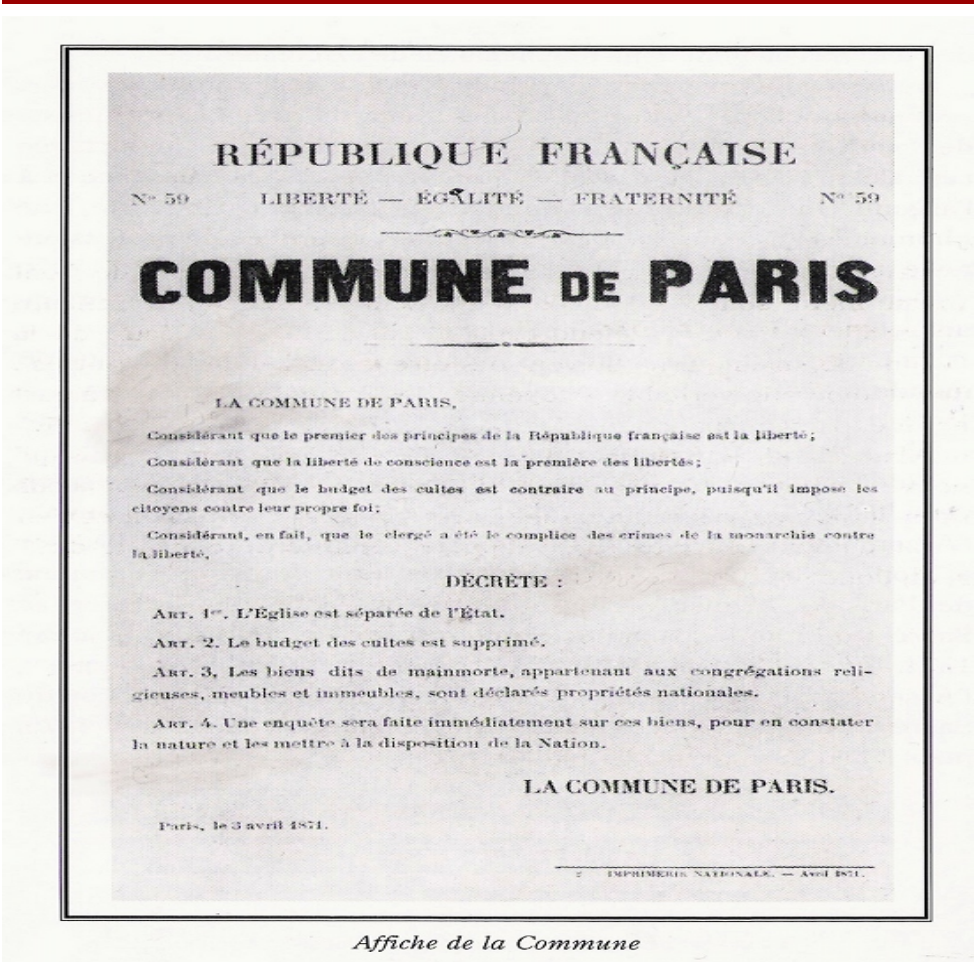
ویکتور هوگو : " من کلیسا را درمحدوده کلیسا و دولت را در جایگاه خودش می خواهم"[4]
18 مارس روز شروع انقلاب کمون پاریس است. در 28 مارس، بعد ازانجام انتخابات آزاد، کمون درشهرداری پاریس اعلام موجودیت می کند. روز دوم آوریل 1871، اولین فرمانی که به اتفاق آرای تمام گرایش های چپ صادر شد، فرمان جدائی دین از دولت (لانیسیته) بود. بنا به نوشته ی واژه نامه ی پل روبِر (Paul Robert) قدمت واژه لائیک (laïc) به سال 1487 می رسد. لانیسیزاسیون (laïcisation) ازسال 1871 مورد استفاده قرارگرفته و واژه لانیسیته(laïcité) متعلق به سال 1871 یعنی سال کمون پاریس می باشد. درواژه نامه پتی روبِر(Le Petit Robert)، لانیسیته چنین تعریف شده: "اصل جدائی جامعه ی مدنی از جامعه ی دینی، دولت هیچ گونه قدرتی بر دین اعمال نمی کند و کلیساها هیچ نوع قدرت سیاسی ندارند" و اضافه می کند بنابر نظر ارنست رُنان (Ernest Renan): " لانیسیته یعنی بی طرفی دولت بین ادیان "۱.

مروز، آنچه که به قانون لانیسیته در فرانسه معروف است و در 9 دسامبر 1905 به تصویب رسیده ، سابقه ای بس طولانی دارد. اما مهمترین واقعه، حدود صد و سی و نه سال پیش اتفاق افتاده است. کمون پاریس، این اولین حکومت کاریگری با صدور اولین فرمان خود، بصورتی رادیکال و بدون ابهام ازاهمیت کوتاه کردن دست ادیان در کمک به دولت وعدم دخالت و استفاده ی دولت از دین تأکید کرده است. اما این مساله خلق الساعه نبود. ریشه ی فرمان کمون پاریس ودرنهایت قانون 1905 فرانسه درموردلانیسیته به عصر روشنائی (Les Lumières) در قرن 18 و فلسفه ی آزادی خواهی آن برمی گردد. دراعلامیه حقوق بشروشهروندی انقلاب 1789 در 26 اوت چنین نوشته شده: " هیچکس نباید از ابراز عقایدش، حتی عقاید دینی، واهمه داشته

آوریل ۱۸۷۱، کمون پاریس: جدائی دین از دولت

Fri 2 04 2010

شهزاد سرمدی



Affiche de la Commune

بودند. در هرحال ناقوس مرگِ دین رسمی (le culte reconnu) در فرانسه به صدا در آمده بود و از این پس کلیسا ها درانجمن های حقوق خصوصی متشکل شده و بسیاری از اموال آنها به انجمن های فرهنگی داده شد. ولی همین قانون1905 را نیز فرانسویان، مدیون "بلوک چپ ها" (le bloc des gauches) هستند که ائتلافی از رادیکال ها، جمهوری خواهان چپ و چپ های رادیکال بود. اما آنچه در این میان مایه تأمل است اینکه قانون لانیسیته 1905، با اینکه مرهون شجاعت، درایت، رادیکالیسم و آموزش های کمونارها می باشد وشالوده اصلی لانیسیته را در فرانسه ریخته اند، ولی فرمان 2 آوریل 1871 آنها به دست "فراموشی"سپرده شده و در بهترین حالت، در نوشته ها ی تاریخی و آموزشی، اشاره ای گذرا به کمون پاریس صورت می گیرد.

در ایران، هم اکنون به علت حکومت سی ساله ی جمهوری اسلامی و دخالت مستقیم در امور سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، دیگرروحانیت نه در کنار قدرت سیاسی بعنوان شریک جرم، بلکه مستقیماً" در تیررس انقلاب ایران قرار دارد. زمان آن فرا رسیده وجنبش اخیر آن را نشان داد که لانیسیته به مفهوم خاص آن در ایران می تواند به اجرا درآید. ولی متأسفانه میان احزاب و سازمانها، اساتید دانشگاه ها و دموکرات های تحصیل کرده ی ایرانی بر سر لانیسیته اختلاف نظر وجود دارد. گاهی مفهوم لانیسیته با کلمه سکولیه (séculier) که ازریشه لاتین (seculer) است، مایه ی اشتباه در مفهوم کلمه ومتزادف با آن متصوّر می شود وتشخیص بین دو کلمه ی لانیسیته و سکولاریزاسیون(sécularisation) را مشکل می کند. مثلاً" سکولاریزاسیون آموزش، در واژه نامه پُتی روبِر، برابر با لانیسیزاسیونِ آموزش بکار رفته است. اما ازنقطه نظر

کمونارها، لانیسیته به مفهوم راندن روحانیت به مراکز دینی و ممانعت از دخالت آنها در امورجامعه مدنی یعنی امور سیاسی، اجتماعی ، فرهنگی ،اقتصادی وقضائی می باشد والبتّه منظور ممانعت از اعتقادات دینی و مذهبی مردم و یا خدایاوری آنها نبوده است. در واقع هدف آنها، کوتاه کردن دست روحانیت وخصوصی و شخصی کردن اعتقادات دینی بود و شامل تمام ادیان و مذاهب می گردید(به این دلیل ساده که انترناسیونالیست و کسموپولیت بودند).

اما آنچه امروز از فحوای کلام برخی طرفداران سکولاریزاسیون درحکومت ایران و نیز هواداران لانیسیته به ذهن متبادر می شود، با این که خواستار جدائی دین از دولت هستند به روحانیت حق دخالت در امور سیاسی را می دهند(از نظر آنها به دلیل ویژگی دین اسلام) ودین باوران می توانند در حکومت شرکت کنند. این امر مایه ی اصلی اختلاف با طرفداران این نظریه است. زیرا لانیسیته را تا سطح سکولاریزاسیون، پائین می کشند. به نظر می رسد این گونه تعریف های ناقص، کلاه شرعی برسرلانیسیته وکلاه شرعی برسرشرع است و درنهایت عامل ادامه ی شرکت دین باوران در حکومت ایران البتّه با روش های جدید و توسط افرادی دیگر از همان دیدگاه های دینی می شود و روحانیت نیز همچنان بعنوان ضامن بقای نظم موجود در شرایط جدید در میدان عمل باقی می ماند.

در 17 ژانویه 1850 کنت دُمونتلامبر(le comte de Montalembert]) می گفت : " بعنوان مالک یک کلمه اضافه می کنم و روی سخنم با مالکین است....امروز مساله چیست؟ مساله ترغیب کسانی است که مالک نیستند ولی باید به مالکیت احترام بگذارند. من فقط یک دستورالعمل (la recette) برای ترغیب مردم به این احترام دارم و آن، باوراندن مردم به خداست. خدائی که در تعلیم اصول مسیحیت، دزدان را تا ابد مجازات می کند. این تنها اعتقاد به خداست که واقعا" می تواند بصورت جدی از مالکیت حفاظت کند." همین سخن را رهبری نظام پوسیده ی جمهوری اسلامی به مناسبت اعتراض به حق رأی دادن به زنان و اصلاحات ارضی توسط رژیم پوسیده ی سابق در نامه ای با امضای فدوی روح اله الموسوی الخمینی به محمدرضا پهلوی نوشت. بنابراین ، با توجه به آنچه طی سی و یک سال اخیر در ایران اتفاق افتاده، جدائی دین از دولت و به مالکیت ملی درآوردن اموال نهاد های دینی و نیز اموال موقوفه ی تمام امکن مقدسه به نفع طبقات زحمتکش ایران که زیر خط فقر زندگی می کنند، حداقلی است که حکومت لائیک در ایران باید آن را به اجرا درآورد. خواست ما همان است که ویکتورهوگو در بالا گفته است: مسجد در چارچوب مسجد و دولت در چارچوب دولت.

پاریس - 2 آوریل 2010 شهزاد سرمدی

[1] آزادی - برابری - برادری

[2] Les biens de mainmorte

[3] چهارمقاله نظامی ص 7؛ بهترین سخن آنست که کوتاه و رسا باشد. پر گو، بیهوده گوست.

[4] Je veux l’Eglise chez elle et l’Etat chez lui.

[5] Le dogme de l’infailibilité pontificale [6]روزنامه نگار و سیاستمدار فرانسوی 1810-1870

این نوشته از کمون پاریس و لانیسیته که در دست ترجمه می باشد، استفاده شده است .

شما میتوانید با وکیل
فارسی زبان مشاوره کنید.



**WALTER FOX
& ASSOCIATES
BARRISTERS**

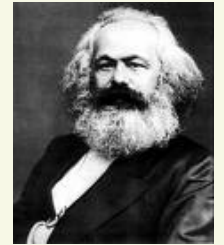
Sayeh Hassan, B.A. LL.B
Walter Fox B.A., LL.B
CRIMINAL LAW SINCE 1967

The Sheraton Centre — Richmond Tower
Suite 312, 100 Richmond Street West
Toronto, Ontario M5H 3K6

Ph: 416-363-9238
Fax: 416-363-9230
foxoffice@justlaw.ca

Vancouver | Toronto | Ottawa | St. John

گرامی یاد اول ماه مه



روز همبستگی جهانی کارگران

جشن اول ماه مه در تورنتو

اول ماه مه روز همبستگی جهانی طبقه کارگر و روز جوش و خروش کارگران در سراسر جهان برای رهایی از مشقات نظام سرمایه داری و بیان خواسته هایشان جهت برپایی دنیایی عاری از ستم و استثمار است. امسال در شرایطی اول ماه مه را برگزار میکنیم که رژیم اسلامی سرمایه در گرداب یک بحران عظیم سیاسی فرو رفته است و در حال دست و پا زدن برای نجات خویش در آن به سر میبرد. و در عراق هم در شرایطی که بورژوازی حتی از تامین حداقل امنیت جانی شهروندان ناتوان است فقر و بیکاری شدید و عدم وجود ابتدائی ترین امکانات زندگی طبقه کارگر را در وضعیت وخیمی قرار داده است.

اول ماه مه امسال همزمان است با پیشروی جنبش اعتراضی مردم ایران برای بزیر کشیدن رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی. اول ماه مصادف با شروع بمیدان آمدن طبقه کارگر برای برچیدن بساط چپاول و استثمار و توحش افسار گسیخته حکومت اسلامی سرمایه است. اول ماه همزمان با دوره ایست که حرکت میلیونی مردم ایران از یکسو توجه و حمایت بشریت آزادیخواه جهان را بخود جلب کرده و از آن سو بورژوازی جهانی را در وحشت فرو برده است. باید بگوئیم اول ماه، روز اتحاد بین المللی طبقه کارگر، امسال به روز همبستگی پرشور و گسترده جهانی در حمایت از مبارزات طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران بدل شود و صف آزادیخواهی و برابری طلبی برای پیروزی سوسیالیسم در ایران را تقویت کند، و این پیروزی در عین حال به پیشروی طبقه کارگر عراق و منطقه بطور جدی یاری میرساند. به جشن اول ماه خوش آمدید.

زمان: شنبه اول ماه از ساعت 7 تا 12 شب

مکان: 140 Commander Blvd

(McCowan Rd & Commander Blvd north of Sheppard)

سخنرانان:

رحمان نجات : عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

عسام شکری : دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری - چپ عراق

حمید تقوایی: لیدر حزب کمونیست کارگری ایران

فرید پرتوی : عضو شورای پشتیبانی از مبارزات مردم ایران و فعال جنبش کارگری

موسیقی زنده : فریدون فرهی، آناهیتا کاظمی و با هنرمایی افتخاری چکاوک

برای اطلاع بیشتر با تلفن های زیر تماس بگیرید

(416) 449-4120، (647) 449-4120، (416) 858-6974، (416) 471-7138

حزب کمونیست ایران - تشکیلات کانادا

حزب کمونیست کارگری چپ عراق - واحد کانادا

حزب کمونیست کارگری ایران - واحد شرق کانادا

Advanced Computer



انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

فروش، تعمیر و تدریس

New & used

By Appointment only

نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل



• خدمات و کرایه سیستم صوتی

• عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم ،

• XBOX 360 & Ps3

• تعمیر و فروش اکس باکس و پلی استیشن

• LCD projector, Camera & Sound Systems Rental



بابک یزدی

جنب پلازای ایرانیان

تلفن های تماس:

(416) 759-3396

(416) 471-7138

6061 Yonge St Suit: 1004

Website: www.advancedcomputer.info

Email: advanced.computer@live.com

or babakyazdi@yahoo.com



Vol. 4
Issue. 35
April 2010



Courage is not the absence of fear, rather a principle which has priority over fear!

غیرت در غربت

نمایش کمدی

گروه تئاتر تماشاخانه

Info: 416-273-7030

647-292-0092

tds_afsahi@yahoo.com

نوشته: هادی خرسندی

کارگردان: حسین افصیحی



یکشنبه ۱۸ آپریل

ساعت: ۷ شب

Sunday 18 April at 7:00 PM

حمایت شده توسط:

بازیگران:

پروانه سلطانی

حسین افصیحی

این نمایش برای کودکان زیر 12 سال مناسب نیست.

رسانه ها: شهروند

دنیای ورزش - Ten TV - ایران استار
پیوند - مونتریا

کتابفروشی

سرای بامداد

۹۰۵-۷۸۰-۵۹۴۷

چاپ کن ایران

۴۱۶-۲۲۱-۵۶۶۴

مینو درخشان

مشاور املاک

۴۱۶-۳۰۲-۸۱۸۱

ندا طهماسبی

مشاور بیمه

۴۱۶-۸۲۴-۲۵۲۸

مهرانه طباطبائی

مشاور مهاجرت

۴۱۶-۴۹۰-۱۹۳۱

محل فروش بلیت: کتاب فروشی پگاه- سوپر شایان- سوپر تهران- پارس ویدئو- چاپ کن ایران- سوپر خوراک
Ticket: \$25.00 - \$20.00

Armenian Youth Centre
at 50 Hallcrown Place
Toronto, ON M2J 1P6

تورنتو ۱۸ آپریل

Kaymeek Centre: 1700 Methers Ave. West Vancouver: 604-986-4086

Concord University: 514-996-9692

ونکوور ۹ آپریل

مونتریا ۱۷ آپریل